

فرهنگنامه شریعتی



علی فیاض

فرهنگنامه شریعتی

تهیه و تنظیم :

علی فیاض

* فرهنگنامه شریعتی
* تهیه و تنظیم : علی فیاض
* اسفندماه ۱۳۵۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از مهمترین مسائلی که امروز در سطح جهانی ویخصوصاً جامعه‌ما مطرح است، شناختن و شناساندن اسلام نخستین بدون گرد و غبارهای ارتقایی است. ما اکنون با دو نوع مكتب یا ایدئولوژی بنام اسلام روبرو هستیم، یکی اسلامی که ارتقای تبلیغ‌کننده و حامی آن است و دیگری اسلامی که براساس اصول اولیه و نخستینش بازسازی شده. در این میان رسالت و وظیفه روشنفکر و انسان آگاه مسلمان شناساندن اسلام تجدید بنا شده‌ای است که در مقابل مکتبها و فرهنگهای گوناگون استوار استاده و ریشه در زمین دارد. چرا که مذهب ارتقایی، فقط در آسمان وجود دارد و به درد توده‌های محروم و در بند نمی‌خورد. به هر حال مذهب اسلامی که به سرنوشت توده‌های محروم و در بند بستگی دارد و زمینی است (محمد تنها پیامبری است که مذهب را از آسمان به زمین آورد) و پیام آن از چهارده قرن پیش تاکنون، به حاکمیت رساندن مستضعفین و وراثت و امامت آنان است.

و خوشبختانه در این کشاکش، نسل متحرک و جوان به طرفی متمایل شده است که باید متمایل میشد: اسلام ابودری (تسنن نبوی) و بالا خره تشیع علوی. و تشیع علوی را بعنوان یک جهت‌گیری طبقاتی و یک ایدئولوژی نجاتبخش و آزادیخواه و حرکت آفرین پذیرفته است. و این یعنی نسل

تحرک، نسلی مرد و راکد . و پذیرفتن تشیع، مکتبی که باداشتن گرایشات انسانی و فرهنگ اصیل خدا پی، پس از چهارده قرن، در عصر علم و تکامل و تمدن در مقابل دیگر مکتبها ایستاده، تا آینکه کتاب، ترازو و آهن را تحقق بخشد . به هر حال رنسانس اسلامی ما با حرکت سید جمال آغاز شد، قبل از آنکه انقلابات گارگری در اروپا رخ دهد و مارکسیسم تدوین شود، حرکت سید جمال در آسیا و آفریقا، مسیر خویش را با بزرگانی چون شیخ محمد عبده ... تا انقلابات آفریقا ادامه میدهد و به گفته فرحت عباس، انقلابی بزرگ الجزایر، پس از سید جمال و شعار "بازگشت به قرآن" که او میگفت، آفریقا بیدارشد . و اسلام آنچنان در آفریقا پیش رفت و مطرح گشت که متفکرین بزرگ مارکسیسم از قبیل "عمار اوزگان"، "دکتر مصطفی محمود" و در ایران "جلال آل احمد" را به سوی خود خواند .

در شرق آسیا نیز (پاکستان و هند) علامه اقبال لاهوری نقش عده را ایفا میکند، وی که از رهبران انقلابی جنبش مترقبی اسلامی در شرق بوده و حتی حزب مسلم لیگ را نیز رهبری میکرده، مؤثرترین گاررانجام میدهد و آن تدوین آپدھولوزی اصیل اسلامی است .

گار وی نیز تا بدآنجا ارزش می یابد که انقلابی بزرگ شیعه و آپدھولوگ شهید، دکتر شریعتی، او را معمار تجدید بنای تفکر اسلامی، میداند . وی (اقبال) از دستاوردهای علمی و فلسفی خویش در غرب و سوربون، برای شناساندن اسلام، استفاده میکند ... پس از سید جمال واقبال با چهره دیگری برخورد میکنیم که تکامل یافته تراز همنفکران خویش است و آندیشه های آنان را تحت الشاعع افکار خویش قرار میدهد . هر چند که افکار خود وی نیز دنباله و تداوم آندیشه آنان بود . و آن چهره که در گویر خاموش و سکوت وحشت افزای ایران، درخشیدن گرفت، بزرگمردی "خدائگونه" از رهروان علی وحسین و زینب، یعنی شهید دکتر علی شریعتی بود . اثرات گار وی را باید تاریخ و سرنوشت خلقهای دربند، مشخص کند و ارج نهاد،

چه، کاری را که وی آغاز کرد و در ایران انجام رساند، می باید در طول سالهای متمادی به انجام میرسید و آن کار، تدوین آیده‌آل‌لوژی اسلام بود، و در تداوم حرکت خدائی وی بود که سه چهره، دشمن و استثمارگر خلق را در فرارویش دیدیم: زر و زور و تزویر. دین فروشان حرفه‌ای، دگان خویش را در خطر ورشکست و تعطیل احساس کردند و بر مبنای همین احساس بود که اعلاً می‌دها و فتواهای رنگارنگ را با مهر و امضای رسمی در مساجد و معابر پخش می‌کردند. و قطب زر (سرمايه‌داران) نيز از "جامعه بی‌طبقه توحیدی" وی و "سوسیالیسم اسلامی" او وحشت داشتند و آنان نيز همدست بادين فروشان، زور را نيز، که تکيه‌گاه و قطب دگرانشان بود، متحد ساختند تا اين فرياد "اذار" گر، رادر نطفه خفه سازند، چه، آنان به خيال خام خویش قصد از ميان برداشتند خون سرخ ها بيل را داشتند. اما، اين احمقان غارتچي و ويرانگر، به فكر خود، نور خدا را با پف خاموش می‌گند، اما روی اين سه قطب باناتوانی و عجز ولا بهشان سياه گشت. حرکت شريعتی آنچنان علمي و منطقی بود که، فرانتس فانون بزرگترین روشنفسگر و چوريک الجزاير را که سوسیالیست بود تحت تأثير افکار انقلابي خویش قرار ميدهد.

آري، ما اکنون با دو نوع اسلام (در ایران) روبروهستيم، اسلام انقلابي و اسلام ارتجاعي. و بدرستي اسلام انقلابي را در تفكير دکتر شريعتي ميتوان يافت، زيرا که وی بدون چشم داشتی، به تبلیغ و شناساندن آيده‌آل‌لوژی اسلامی پرداخت، او نهداشت که محافظه‌گار شود و نه میخواست (برای شخص خود) که برای بدست آوردنش به ذليلی گراید.

علم شهید شريعتي در آغاز حرکتش با دانشجویان و روشنفسگران تماس داشت و به همین دليل از اصطلاحات و واژه‌های بیگانه و بين المللی استفاده می‌کرد، و مسلمان "توده‌های زحمتکش و محروم که امروز، با گتابهای وی آشنايی پيدا گرده‌اند، معنی و مفهوم واژه‌ها برایشان گنج و فهمش مشکل می‌باشد، برای اينگار، يعني درک و فهميدن آن اصطلاحات و واژه‌ها، ما

سعی کرده‌ایم تا از متن کتابهای ایشان معنی و توضیحات آنان را بازنویس نمائیم. براستی که خبره‌گی معلم شهید تا بدانجاست که باید یک واژه نامه کامل از اصطلاحات و واژه‌های وی نگاشت.

ذکر چند نکته:

۱- با توجه به تأثیر واژه‌ها و اصطلاحات در کتابهای ایشان و نقشی که بعنوان نماد دارند، این واژه نامه گردآوری شده است. چرا که واژه‌ها و اصطلاحات، هرگدام به تنها یی چند سطر یا صفحه‌ای، معنی و توضیح را دربر دارند و معمولاً "نمایانگر مکتب یا نظریه‌ای مهم میباشد و معلم شهید از این اصطلاحات در گلیه کتابهایشان استفاده کرده‌اند.

۲- گلیه، اصطلاحات از متن کتابهای معلم شهید گرفته شده‌اند.

۳- معنی و توضیح این اصطلاحات و واژه‌ها، بطور گلی از کتاب‌های شهید شریعتی بوده و می‌باشد. بجز تعداد محدودی که در کتب ایشان وجود نداشتند و برای فهمیدن واژه‌ها، اینجانب، توضیح داده و یا مقداری افزوده‌ام که با علامت* مشخص شده‌اند تا اشتباهات (که از ماست) تشخیص داده شود. بنابراین، این کتاب در اصل نوشته، معلم شهید شریعتی است که از متن آثار ایشان جمع آوری و تدوین شده است.

به امید گسترش هرچه بیشتر اندیشه، خدائی معلم در افکار و احوال توده‌های خلق.

۱-۲

آخوندیسم :

این اصطلاح ساخته و پرداخته، خود معلم شهید شریعتی است، وی مکتبی را که پس از تحریفات روحانیان واپسته و ناآگاه بنام اسلام به توده‌ها معرفی می‌کردند، اسلام نمی‌دانست، بلکه مذهبی ساخته‌ذهن آخوندهای واپسته به دربارها و اشرافیت می‌دانست. چرا که آنها با توجیهات و تفسیرات دگماتیستی و بدعت‌گذاریهای خود ساخته، مکتب اسلام را از شکل زاستین واصلیش منحرف نموده و به شکلی ارتجاعی به توده‌ها معرفی نمودند و تا جایی پیش رفتند که اسلام منهای آخوند را، بی‌محتوی بودن اسلام خواندند. آنها براساس نیازی که طبقات استثمارگر، به قطب استحمارگر داشتند، به وجود آمدند، تا توجیه کنندهٔ شرعی و قانونی اعمال غارتگران و چپاولگران حقوق خلق باشد و کارهای آنها را توجیه مذهبی نمایند. معلم شهید یکی از کارهای مهم انقلابی را آزاد کردن اسلام از انحصار آخوندیسم می‌دانست (۱)

۱- البته ارتاجاعیون و دین نشناسان نمی‌توانند، این افکار خدائی معلم شهید را ناشی از غربزدگی یا ضد اجتهادی بدانند، چرا که وی افکارش "کامل‌ا" تحت تأثیر قرآن و اسلام اولیه بود و مبارزه‌وی با استثمار، استبداد و استحمار نیز ناشی از شناخت قرآنی و توحیدی وی بود. زیرا که قرآن در

آرمان:

آرزو، امید، حسرت، آرمان بزرگ. فردی که دارای آرمان باشد، دارای حرکت و جنبش نیز هست، آرمانخواه به آنچه هست بسند نمی‌کند، در همهٔ زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، زندگی فردی، زندگی اجتماعی، روابط بشری، فرهنگ، معنویت، مذهب، هنر و اخلاق و هر چه را که هست، حتی طبیعت را چنانکه هست نمی‌پذیرد و بطرف آرمان متعالی و بطرف رسیدن به نیازهای برتر و ساختن یک تمدن یا یک جامعهٔ برتر حرکت می‌کند.

آریژینالیسم فرهنگی:

اصالت‌های فرهنگی، فرهنگ‌های انحصاری و اصلی یک جامعه. (دعوت کننده به سیری قهرائی و ارتجاعی).

آریستوکرات:

به قشر فوقانی و صاحب امتیاز و دارای نفوذ از یک طبقه یا گروه‌های اجتماعی که از حقوق و امکانات ویژه برخوردارند، گفته می‌شود.

آریستوکراسی: (Aristochratie)

در فارسی حکومت اشرافی ترجمه شده است، مرکب است از Aristos که به معنی فضیلت است، یعنی نه هر که را مردم برگزینند، بلکه باشد اصالت این فرد یا جمع که هدایت و حکومت جامعه را به دست می‌گیرند دارای فضیلت و برتری خاص و اصیلی بر دیگران (عوام و توده) باشد. این فضیلت چنانکه افلاطون می‌خواست

→ آیه کنز (سورهٔ توبه) گوشزد می‌نماید که عده بسیاری از روحانیان مال مردم را به ناحق می‌خورند و مزدم را از راه خدا باز می‌دارند. و همچنین در سورهٔ جمعه (مثلهم كمثل الحمار...)، در اینجاست که برخلاف فتواهای ارجاع، مشخص می‌شود که وی حتی در این مورد نیاز از قرآن کمک‌گرفته است.

علم است و یا چنانکه بسیاری از اجتماعات پذیرفتند، خون است و تخمه و نژاد و خانواده واستخوان. حکومت افرادی که وابسته به فامیلیهای خاصی هستند که دارای شرافتهاي خونی و نژادی‌اند و برتراند یگران و فقط آنها يند که می‌توانند حکومت کنند.

آریستوکراسی مذهبی:

آریستوکراسی مذهبی نیز به این معنی است که در یک جامعه مذهبی نقش واسطه بودن میان خلق و خالق و داشتن چنین مقام روحانیت و تقدسی، فضیلتی را در نظر مردم پدید می‌آورد که ملاک حاکمیت و برتری ذاتی و جبری و اشرفیت و اشرافیت طبقاتی و در نتیجه سیاسی نیز می‌گردد و این خود یک نوع پدیدآمدن طبقهٔ حاکمه، جامعهٔ طبقاتی، نقض وحدت و هماهنگی واصل تساوی عمومی و اقتصادی و حقوقی خواهد بود و به خصوص مانع رشد توده و استقرار دموکراسی و موحد اختناق و استبداد دینی خواهد گردید.

آسیمیله (Assimile-Assimilation)

آسیمیلاسیون: شبیه‌سازی، یعنی مثلاً، غیر اروپائی خود را شبیه اروپائی می‌نماید که دیگر برادر تقلید و شبیه‌سازی به جامعهٔ خود پیوسته نیست. به قوم دیگری وابسته‌است، از ریشه خود برویده‌است، با خود بیگانه شده است، آئینه دیگری شده است. آسیمیله یا متشبه کسی است که بوسیلهٔ فرهنگ و خصائص (کاراکتر) قومی دیگر البته شده است.

آلیناسیون:

الینه شدن، به معنی جن زده شدن است، در قدیم معتقد بودند که کسانی که دیوانه می‌شوند، کسانی هستند که عقل خودشان را از دست داده‌اند، عقل خودشان را از دست داده‌اند یعنی چه؟ یعنی جن که یک شخصیت غیرانسانی است، در وجود انسانی من حلول

می‌کند و شخصیت انسانی مرا که بوسیله عقلم احساس می‌شد، زائل می‌کند و خودش به جای آن می‌نشیند و بعد که حق به این شکل در من انسانی ام خلول کرد، من خودم را، دیگر آن انسانی که همیشه می‌شناخته‌ام احساس نمی‌کنم، بلکه این جن احساس می‌کنم مجذون هم که در فارسی می‌گوئیم، ترجمه لغوی الینه است. آلبیناسیون از خود بیگانه شدن، به وسیله فکری، کاری و یا عملی و یک بعدی شدن و از ابعاد دیگر تهی‌ماندن است. پس الیناسیون در جامعه‌شناسی، در فلسفه، در زندگی انسان امروز به زبان خودمان یعنی دیوانه شدن انسان امروز، مجذون شدن انسان امروز. الیناسیون یعنی از خود بیگانه شدن.

آمبورژوازمان:

یعنی هر چه ماشین تولید اضافی می‌کند و سرمایه‌دار را چاق‌تر می‌کند و کارگر را لاگرفته می‌کند، سرمایه‌دار یک احساس کاذب در کارگر بوجود می‌آورد، برای اینکه باعث انفجار نشود.

آمبورژوازه:

بورژوازده کردن طبقه کارگر. سرمایه‌دار برای اینکه جلوی رشد انقلابات کارگری را بگیرد آنها را آمبورژوازه می‌کند، یعنی او را مرده می‌کند و از وسائل اولیه از قبیل، تفريحات، سینما، اتومبیل و غیره بسیار شیازش می‌سازد.

آمپیریسم (سانسوآلیسم):

این مكتب فلسفی عقیده دارد، که انسان شناخت خود را تماماً "به وسیلهٔ اعضای حسی و از راه تجربه حسی بدست می‌آورد و قوهٔ دراکه چیزی به آن اضافه نمی‌کند.

* آثارشیسم :

در هم ریختن، هرج و مرج طلبی، آثارشیسم عملاً "مانع مبارزه مردم و گسترش و اتحاد آن می‌شود و دارای روحیه‌ای ثابت نیست و همواره در حال موضع‌گیریها وجهت گیریهای متفاوت است.

آنالوژیک (Analogique)

نامنطقی. پدیده‌ای که نامنطقی است.

آنتمیتیسم :

نهضتی فاشیستی و ضد انسانی * نقطه مقابل صهیونیسم است، «سمیت» یعنی سامي، روش خصمانه نسبت به یهودیان بطور اعم است که هر گونه ملاحظات طبقاتی و اجتماعی را تادیده می‌گیرد. آنتی سمتیسم همه جابر علیه توده‌های محروم و بنفع اشراف، سرمایه‌داران و استثمارگران بکار می‌رود، این مكتب یا نظریه نیز همچون نهضت صهیونیسم خشن، بی‌رحم و جناحتکار می‌باشد.*

آنیمیسم :

پرستش ارباب انواع وقوای طبیعت و ارواح پرستی. کلمه اینیم و اینیمه به معنای تحریک کردن و به هیجان آوردن از همان کلمه روح است. روح پرستی نوعی مذهب ابتدائی است. یا ابتدائی ترین مذهب عالم است. روح پرستی به این معنی است که قبایل ابتدائی به وجود ارواح نامرعی خاص معتقد بودند این ارواح، اولین خصوصیاتشان این است که دارای شخصیت انسانی هستند و آگاهی دارند، اراده دارند، کینه دارند، نفرت و عشق و محبت دارند، خدمت یا خیانت می‌کنند شومند یا مقدسند و خیرند یا شر. اینها همه صفات انسان است که به ارواح داده شده است این ارواح انسانی هستند، انسان را، زندگی و حیات و حرکت می‌بخشند. اساس بیان و اعتقاد در این مذهب (انیمیسم یا روح پرستی) اصلت روح است و مقصودش از روح یک نیروی مرموزی

است که در فرد انسانی و انسانها و همچنین، اشیاء وجود دارد. لوئی بروول می‌گوید این روح با تصور و اعتقادی که ما از روح داریم جداست. این می‌بینیم که یعنی بد و بیان معتقد به این روح، می‌گویند که روح عبارتست از قوهٔ مرموزی که در اشیاء و افراد وجود دارد. در صورتیکه مامعتقدیم اشیاء مادی دارای روح نیستند، روح را عامل حیات و گرما و حرکت بدنمان می‌دانیم، اما او به جزء سومی اعتقاد دارد که غیر از جسم و روح است و این می‌بینیم که این جزء سوم است که روح بی‌گویند.

آیه:

پدیده‌های اجتماعی، انسانی یا مادی است، خود پدیده‌است، شب یک آیه است، پشه یک آیه است، آمدن شب و روز آیه است. باران، بور، زمین و آسمان آیه‌است. آیه عبارتست از نشانه‌ای از ذات‌ حقیقی و واقعی. آیه خود ذاتاً و مستقلًا معنی ندارد. اشاره وسایه‌ای است، از یک ذات غیر محسوس غیبی، پس تمام جهان آیه است.

ابزکتیویته:

عینیت (objectif) یعنی آنچه که در خارج از شعور و آگاهی و حواس انسانی و بطور مستقل وجود دارد. عبارت دیگر آنچه که وجودش بستگی به ذهن و شعور انسان و شناسائی او نداشته باشد.

* ابلاغ:

رساندن، رسانیدن پیام یا اعلامیه‌ای به کسی. ابلاغ، رسالت همه‌ پیامبران توحیدی بوده‌است که فرامین و دستورات خدائی را به توده می‌رسانند. آگاهی بخشیدن و خود آگاهی دادن به توده‌های محروم،

* اپارتاید (Apartheid)

سیاست تبعیض نژادی. آپارتاید مذهبی عبارتست از تبعیض نژادی‌ای که توجیه مذهبی شود.

*** اپورتونیسم :**

ماجراجوئی، خود خواهی، فرصت طلبی. پیروان این روش، برای رسیدن به مقصود، دست به موضع گیریهای متفاوت می‌زنند و چه بسیار که با دشمن مکتب خود نیز همکاسه شوند. اپورتونیسم خود مکتب مشخصی نیست، بلکه معمولاً "به محافظه‌کاران و پیروان ایده‌ولوژی‌ای که منحرف شده‌اند"، گفته می‌شود.

اپیکوریسم :

فلسفه اصالت لذت است و اعتقاد به غنیمت دانستن دم. لذت، غایت مطلوب بشر است، لذت، خیر مطلق است و همهٔ افعال ما باید متوجه کسب آن باشد ولی نهلذت شهوانی و پست، بلکه لذات روحانی و کسب فضائل. فلسفهٔ اصالت لذت و غنیمت دانستن دم، اما نه به‌این دلیل که برخورداری از لذت بهترین است، بلکه به‌این جهت که جز لذت گرفتن هرچیزی قادر معناست. چون زندگی دارای معنای نیست و جهان روح و هدفی ندارد، و روابطی که بر جهان حاکم است، بر اساس عقل و آگاهی نیست و ملاک و ضابطه‌ای برای حق و باطل و خوب و بد وجود ندارد و در نهایت نیز زوال و مرگ دائمی است، پس اکنون که همهٔ اعمال مساوی است و خوب و بد، امانت و خیانت، پلیدی و پاکی همه یکی است، پس تنها یک ملاک وجود دارد: دم غنیمت است و دم را به لذت گذراندن اصل.

*** اتحاد :**

متعدد شدن، یکی شدن و یک شکل شدن و سدی شکست‌ناپذیر و سخت بوجود آوردن.

اتنولوژی :

بیشتر مطالعه‌نژاد شناسی و خصوصیات اقوام و قبایل گوناگون دنیاست، در صورتیکه انتروپولوژی مطالعهٔ فرهنگها و افکار و عقاید اقوام و قبایل

گوناگون دنیا است.

اتوپیسم :

نامی که مارکس به سوسياليستهاي خيالباف معاصر و پيش از عصر خود داده است. اتوپیستها به شرایط و امکانات مادي کاري نداشتند و در آنديشهشان بهترین شهرهاي زيسا و فريبنده را كه در آنها انسان از آزادی، برابری، عدالت، صلح و خوشبختی؛ برخوردار است، ساختند ولی ساختن اين شهرها بدرد مردم نخورد بلکه بدرد مطالعه و لذت بردن گروهي کتابخوان تفکر پرست خورده و در عالم واقع قابل تحقق نبود چنانکه دامنه آن مكتبهها نيز از لاي صفحات کتابها و قفسههاي تنگ کتابخانهها تجاوز نکرد.

اتوماسيون :

خودكار شدن ماشين و ميل به بي نيازي و استقلال ماشين از انسان. قدرت مساعد توليدی ماشين که هر روز، با کارگر کمتر، تولید بيشتر می‌کند. و خودکار شدن وی که نقش انسان را از کارگری، به کنترل تقليل می‌دهد.

اجتهاد :

اجتهاد عامل بزرگ حرکت و حيات و نوسازی هميشگی فرهنگ و روح و نظام عملی و حقوقی اسلام، در طی ادوار متغير و متحول زمان است. اجتهاد به معنی کوشش آزاد و مستقل علمی است در راه شناخت متكامل و مترقبی، اسلام در همه ابعادش، و تلقی متجدد و متحول آن در بینش متعالی و پیشرونده زمان شناس مجتهدان آگاهش، و کشف و فهم معانی متعدد مشابه و بطور متراكمی که زبان چند توی چند دين پهلوی کتابش در خود پنهان ندارد، و همچون طبیعت، در هر برشی جلوه‌ای را نمایان می‌سازد، وبالاخره، استخراج واستنباط مدام حقایق نوین بر حسب تغییر نیازها و تحول نهادها و بناهای اصلی و فرعی

نظام‌های اجتماعی و حرکت تاریخ و تکامل قطعی بشریت. اجتهاد در مکتب اسلام نقش یک انقلاب دائمی را دارد. اجتهاد برجسته‌ترین شاخصهٔ روح علمی و بینش اعتقادی اسلام است. اجتهاد، از لحاظ ایده‌ولوژی، نوسازی فکری کند و یک انقلاب فکری است در طول زمان، که هرگز توقف ندارد.

اجماع:

اصل آراء عمومی. اجماع یکی از روش‌های مترقی و انقلابی اسلام است.

*اختناق:

خفه شدن، گلوگیر شدن. بعنى سیاسی، یعنی دیکتاتوری واستبداد فردی یا گروهی که منجر به خفه شدن افکار و تضادها گردد. و همه سازمانها و احزاب را از بین برده، منزوی و یا اپزوله کردن است.

اخلاص:

پاک و خالص کردن، دوستی پاک و بی‌ریا داشتن، خلوص نیت و عقیده پاک داشتن. «یکتائی» یکتائی «.

*اذان:

اعلام و آگاه کردن، آگاهانیدن، اعلام آگاهی، بازک نظر، «اعلام آمادگی جهت اتحاد و یکی شدن»

ارشی (حکومت):

حکومت ارشی، حکومتی است که وراثت، وارث را صاحب حقی می‌کند که حق حکومت بر مردم است.

*ارتجاع:

به معنی برگشتن و بازگشتن به حال اول است. ولی بطور کلی و از دیدگاه سیاسی ارجاع تداعی ضدانسانی و ضد تکاملی و ضد خلق است. ارجاع می‌تواند حتی در اوج تمدن باشد، چنان‌که بورژوازی و سرمایه‌داری همه اختراقات و اکتشافات را پایه ریزی کرده‌اند. بنابراین ارجاع

در چهره‌های مختلفی تجلی می‌کند، بورژوازی، خردش بورژوازی، سرمایه‌داری و... همچنانکه امپریالیسم خود نیز نوعی ارتقای است.

* ارتقای مذهبی :

ارتقای مذهبی، همان مذهب دگم و ضد انسانی‌ای است که پس از بعثت و انقلاب پیامبران، توسط اخبار و رهبان بوجود می‌آید و از مذهب تریاک می‌سازند، در صورتیکه با روحیهٔ نخستین آن سازگار نیست و بزبان امروز، حالتی رویزیونیستی پیدا می‌کند. پیام پیامبران راستین، برابری و برادری انسانی و اجتماعی و اقتصادی بوده است و خدای همه مردم یکی بوده و همهٔ مردم را یکجور می‌دیده است، اما ارتقای پس از نفوذ، تضادهای طبقاتی و دوگانگی را توجیه مذهبی می‌کرده است که: خدا به یک عدد داده است و به یک عدد نداده است و مردم را به صبر زرد می‌خوانده است. ارتقای مذهبی نیز، سدی در مقابل تکامل و تغییرات اجتماعی، انسانی است.

ارژینالیسم (Originalisme)

ارژینالیسم «اصل‌تها» است. مثلاً «بن بطوطة که یک سیاح در گذشته است، در نظر بگیریم، از شمال آفریقا رفته، زنها یک جور لباس می‌پوشیدند، یک جور آرایش می‌کردند، مرد‌ها یک جور دیگر، شهر و معماری یک جور دیگر، ادبیات و شهرسازی یک جور، بعد وارد چاد می‌شدند همهٔ چیز عوض می‌شدند، می‌آمدند به نیشاپور همهٔ چیز عوض می‌شدند، می‌آمدند به طوس همهٔ چیز عوض می‌شدند. هر کادوئی مربوط به یک محل خاص است. هر شهری در ایران یک چیز تازه، خاص خودش می‌سازد که در شهرهای دیگر این‌جوری نمی‌توانند بسازند. هر مملکتی در یک رشته تخصص دارد، که مالک دیگر در آن رشته نمی‌توانند به آن مرحله برسند. این ارژینال original (اصل) است. یعنی مثلاً «قالی کرمانی»، ساخت کرمان یک اصل دارد، مینیاتور و کاشیکاری در اصفهان اصل

دیگری دارد .
ارض ناسک :

زمین سرسبز و خرمی که باران تاره بر آن باریده .
ارگانیزاَسیون :

روبا ، که عبارتست از فلسفه ، علوم ، مذهب ، فرهنگ ، زبان ، حقوق ، طبقات ، سنتها و تمام مراسم اجتماعی و نهادهای اجتماعی که بانهادهای اصلی (مثل خانواده ، حکومت ، مذهب ، مالکیت و ازدواج) و نهادهای فرعی (مثل بیمه ، صندوق بازنیستگی ، بانک ، شیروخورشید ، گمرک) تقسیم می‌شوند . مجموعهٔ نهادهای اصلی و فرعی هر دو بر اساس استروکتور استوارند و وقتی تغییر می‌کنند که این زیربنای جامعه را تغییر دهیم .

اساطیر :

اسانه‌ها ، قصه‌ها . بشر به این دلیل که نیاز به قدرتمند شدن و کامل شدن داشت و چون نمی‌توانست که همهٔ اینها را در خود داشته باشد ، ناچار انسان تراشی و قهرمان تراشی کرد . و اطلس ، هرکول ، رستم و ... ساخت .

* اساطیر الاولین :

اسانه‌های پیشینیان ، حماسه‌های باستانی .

استالینیسم :

(مجموعهٔ عقاید استالین) استالینیسم تکیه بر اقتصاد و اصلاح اقتصادی واينکه‌ما ساسا" مارکسیسم یک جبرا اقتصادی است . و بدین دلیل استالینیسم بر اقتصاد تکیه کرد که مردم از نظام مارکسیستی حاکم فقط موفقیتهاي اقتصادي را انتظار داشته باشند و اين انتظاري بود که استالین می‌توانست به مردم پاسخ گويد .

* استبداد :

دیکتاتوری، رژیمی که فرد یا گروه مشخصی بر آن حاکم بوده و عملای "بدون دخالت‌های مردم" دادن حق اجازه به خلقها، خود سرانه عمل کرده و موجب غارت و اختناق می‌گردد. مستبد بودن و فحمرمانهای خشن دادن.

* استثمار (Exploitation)

واژه استثمار از ریشه "ثر" و معادل فارسی آن، بهره‌کشی است و در مباحث اقتصادی و اجتماعی به معنای استفاده و بهره بردن از کار کسی دیگر است. معنای دیگر استثمار چنین است: بدست آوردن مجانی محصول کار یک فرد از جانب فردی که صاحب خصوصی وسائل تولید است. استثمار موجب می‌شود که به قیمت فقر و بدبختی توده‌ای کثیر که کار می‌کنند و تولید می‌کنند، مشتی افراد صاحب وسائل تولید، ثروت اندوزند. استثمار، رابطه‌ای، کثیف و ضدانسانی و ضدخدائی است، در فئودالیسم خان، دهقان را استثمار می‌کند و در نظام بورژوازی و سرمایه‌داری، سرمایه‌دار، کارگر را استثمار می‌کند. این روابط همه، روابط ناعادلانه و تحکیم کننده تضادهای طبقاتی هستند.

استحمار :

استحمار بر دو گونه‌است: استحمار کهنه و استحمار نو، استحمار عاملی است برای انحراف یا اغفال ذهن از "خود آگاهی انسانی" و "خود آگاهی اجتماعی" و مشغول داشتن آن به هر "حق" یا "باطلی" "قدس" یا "نامقدس"، این تعریف کلی استحمار است. منتها یک استحمار کهنه داریم و یک استحمار نو، عامل مسلط استحمار قدیم "مذهب" بود و عامل استحمار جدید هرگونه جنگ زرگری است. و نام‌های انواع مختلف وسایل مورد استفاده: در استحمار قدیم، زهد، اخلاق، تصوف، شعر، قومیت پرستی، گذشته پرستی، فلسفه، شکر،

شواب ، شفاعت ، دغدغه گناه ، راه نجات فردی به سوی بیهشت و ... و در استحمار جدید ، تخصص و تحقیق ، علم ، قدرت ، پیشرفت و آزادی فردی ، آزادی جنسی ، آزادی زن ، تقلید و ... استحمار قدیم ، برای اینکه هم از «خودآگاهی انسانی» و هم از «خودآگاهی اجتماعی» غافل کند می‌خواهد تیپی درست کند در یک چار جوبهٔ محدود . دو دو تا چهارتا که فقط ۴ مشغال و زن همه وجودش باشد و چهار سانتیمتر طول دستش ! تمام ایده‌آلش هم تا نوک بینی . یک ریش جلو ، یک چادر عقب ، یک کتاب دعا ، یک مسجد ، یک حرم ، یک نماز و یک روزه ، یک روضه برنامهٔ روزانه‌اش و السلام دنیا و آخرت همه تاً مین : برو دنبال کارت ! این تیپی است که آن استحمار قدیم درست می‌کند ! تیپی فارغ از دغدغه دنیا و آخرت ، و فارغ از هرگونه مسئولیتی و فارغ از هرگونه دلهرهٔ جنایتی . واما استحمار جدید برای غافل‌کردن از «خودآگاهی انسانی» و «خودآگاهی اجتماعی» یک خانم ، یک آقا ، یک پیکان ، یک کلینیکس ، یک مقدار غذا ، قرض ، یک ساک سفته ، والسلام ! نه فکری و نه خیالی ، نه دغدغه‌ای و نه مسئولیتی ، همین و همین .

استراتژی (Strategie)

استراتژی عبارت است از طرح سوق‌الجیشی (الشکرکشی) گروهی از نقطه‌ای برای کوبیدن هدفهای دشمن و دفاع از هدفهای خودی . بعبارت دیگر ، نقشه‌کیفیت گروه مهاجم – مدافع از نقطه مبدأ تا هدفهای تهاجمی (یا بزبان ما منکرات) و هدفهای دفاعی (یا معروفها) را استراتژی کویند . بنابراین تعریف ، استراتژی یک گروه ، قبل از آغاز حرکت از طرف متخصصین فن استراتژی تعیین شده است . مثلاً "از پیش معین شده است که حرکت به سوی مواضع تهاجمی یا دفاعی ، آیا بصورت حرکت منظم باشد یا حرکت غیرمنظم پارهیزانی ، با چه تعداد نفرات و با چه نوع تجهیزاتی ، با یستی حرکت را آغاز وادامه داد ، آیا قبلاً"

سواره نظام باید حرکت کند یا پیاده نظام ، آیا ابتکار عمل در دست نیروی زمینی باشد یا نیروی هوایی . . .

استروکتور:

استراکتور جامعه، زیر بنا و شالوده که همان شکل اقتصادی و شکل تولید و ابزار کار است که تمام اعضاء و عناصر مادی و معنوی جامعه بر آن بنا می‌شود و وقتی شکل تولید عوض می‌شود، انسان هم عوض می‌شود.

* استضعاف:

ضعیف شمردن، ضعیف کردن، هرچیزی که آدمی راضی نباشد، استثمار، استحصار، استعمار، استبداد . . . اینها همه معانی استضعف هستند، اصطلاحی قرآنی است که جریانات ضد خلقی و ضد توحیدی را مشخص می‌کند. قرآن مبارزه با استضعف الازم و واجب دانسته است. آنچه انسان را مسخر می‌کند و می‌شکند، همه امکانات انسانی و همه قدرتهای مادی و معنوی آدمی را نابود می‌کند و می‌رباید.

* استعمار:

استعمار عبارت است از سیاست دول امپریالیستی که هدفش، برده کردن و بهره کشی از خلقهای کشورهای دیگر، یعنی کشورهای « کم رشد اقتصادی » است. استعمارگران برای هر چه بیشتر مرغ زیستن و سرمایه اندوختن، خلقهای محروم کشورهای جهان گرسنه را استثمار و غارت می‌کنند. یکی از اساسی‌ترین کارهای استعمار فرهنگ‌زادائی است، یعنی جانشینی کردن فرهنگ امپریالیستی و استثماری به جای فرهنگ ملی و بومی. وی برای اینکار بوسیلهٔ تولید بیشتر و پخش کردن بین خلقها، آنها را مصرفی کرده و سپس استحصار فرهنگی خویش را آغاز می‌کند. تا قبل از جنگ جهانی دوم، استعمار بیشتر به توسط اروپائیان که قدرتمندتر بودند، پیش می‌رفت و انگلیس پیشگام آن بود، اما پس از جنگ جهانی دوم به سبب ضعیف شدن اروپا، استعمار جوان آمریکا

با تکیه بر قدرت اقتصادی امپریالیستی خویش جایگزین اروپا شد. استعمار بیشتر با ماسک تمدن سازی و تجدذ کاری به سرمینهای مردم گرسنه جهان هجوم آورد، اما در هر جا که انقلاب می شد، چهره خونریز، کثیف و جناینکار استعمارگر رو می شد، چرا که وی عملان "وعینا" و با وحشی گری تمام به سرکوبی اعتراضات خلقهای پرداخت، ویتنام، ظفار، فلسطین، الجزایر و ... نمونه صادق این مدعای هستند. معنی اصطلاحی استعمار، یعنی آباد کردن و آباد خواستن.

استقراء:

مفهومش این است که جزئی جزئی های یک نوع^{*} یا بیشتر افراد یک کلی را رسیدگی کنیم. بعد وجهه مشترک این افراد را که کشف کردیم به همه افراد، یعنی به آن نوع کلی تعمیم دهیم و آنرا یک قانون تازه، یک کشف علمی درباره این نوع تلقی کنیم. مثلاً "صد هزار پرنده را می گیریم، یکایک نگاه می کنیم می بینیم از بیش از یک میلیون پرنده، صد هزار جزئی یا فرد را که ما دیده ایم، همه تخم می گذارند، بعد می گوئیم نوع پرنده (کلی) تخم می گذارد. در اینجا بر عکس قیاس فکر از جزئیها به کلی می رسد.

* استکبار:

بزرگ شمردن، بزرگ کردن، هر چیزی که آدمی را بزرگ جلوه داده و آدمی را از انسانیت دور سازد. غرور، قدرت، ثروت و ...، اینها همه عامل پیدایش استکبار می باشند.

اسکولاستیسم:

(اسکولاستیک)، دوره^ء بردہ^ء گو علم در خدمت کلیسا را اسکولاستیک می نامند. در طول قرون وسطی (عقل، هوش استعداد و همه قدرت های کشفی و خلقی و ابتکاری بشر، یعنی هنر، علم، فلسفه) همه و همه یک بایستن و یک اجبار داشته اند و آن عبارت بود از توضیح و تشریح

و توجیه علمی آنچه کلیسا بعنوان اصول مذهب مسیح اعلام می‌کرد. یعنی (اصول و موضوعات قلمرو علم) را در قرون وسطی علم تعیین نمی‌کرد. بلکه روحانیون مذهب مسیح معین می‌نمودند و آنها به علم سفارش می‌دادند که در باره این مشکلات و مجھولات باید بیندیشند و علم هم جز اندیشیدن و تحلیل و ثوچیه این موضوعات که از طرف کلیسا پیشنهاد می‌شد هیچ چاره نداشت و نمی‌توانست به سالماهی دیگر بپردازد یا قلمرو دیگر پیش‌گیرد یا طرح نماید.

* اعتکاف تفکر:

گوشہ‌گیر شدن و منزوی شدن، منجمند شدن و محافظه کاری و واماندگی مکتبی، فکری یا فرهنگی.

اکسیدانتالیسم:

نوعی دیگر اگوسانتریسم که با صفت نژاد پرستی فاشیسم و ناسیونالیسم (به نسبت سالهای ۱۹۳۵ و ۳۴ و ۳۳) بر کرسی قدرت می‌نشینند و روش‌فکر ما را بیش از هر چیز دیگر باید به وحشت‌بیان‌دازد و هوشیاریش بخشد (که متاء‌سفانه چنین نیست و حتی دانشمندان خوب و صادق و پاک‌فکرمان را نیز می‌فریبد) اکسیدانتالیسم است. اکسیدانتالیسم، تجلی امروزین اگوسانتریسم است و معنایش مذهب غرب پرستی است. امروز حتی بسیاری از دانشمندان بزرگ اروپائی که انسان‌دوستان بزرگی نیز هستند و سوسيالیست و عدالتخواه، هم‌گرفتار‌غرب پرستی و اصالت غرب‌بند. اکسیدانتالیسم یعنی مذهب غرب پرستی و اعتقاد به اینکه در دنیای امروز فقط یک‌تمدن وجود دارد که تمدن غربی است و دیگران یا باید تمدن‌غربی را انتخاب‌کنند و متمدن بشوند و یا در وحشی‌گری و انحطاط بمانند.

اکونومی پلیتیک (Economie politique)
اقتصاد سیاسی، اقتصاد سیاسی عبارت است از اقتصادی که به وسیله

طبقه بورژوازی و جامعه‌شناسان و اقتصاد دانان طبقه بورژوا ساخته شده و مدعی هستند که اقتصاد بصورت یک علم ذرآمده است. پس اقتصاد سیاسی عبارت است از فریب متفکرین وابسته به طبقه بورژوازی که می‌کوشند تا از اقتصاد یک مذهب و نیز در عین حال از روابط اقتصادی یک علم بسازند و این علم و مذهب اسمش اقتصاد سیاسی است.

اکونومیسم (Economism)

بعنوان اصلت اقتصاد و به معنی تقدم عوامل اقتصادی بر عوامل انسانی است. اکونومیسم مکتبی است که انسان را یک حیوان اقتصادی می‌نامد و اکونومیست معتقد است که جبرهای طبیعت، تاریخ، جامعه، روانشناسی و بیولوژی جبرهای ضعیفی‌اند و عامل‌تام که انسان را می‌سازد عامل اقتصادی یا عوامل اقتصادی به معنای اعم است. اکونومیستها، همه تغییرات و تحولات طبیعی، اجتماعی، بیولوژی و... را زائیده‌اقتصاد می‌دانند. این اصلت اقتصاد یا جبر اقتصادی است.

اگزیستانسیالیسم :

اگزیستانسیالیسم از کی بی‌کیگارد، یا سپرس و بخصوص از هایدگراست که عمیق‌تر از همهاست و استاد سارت. با این تفاوت که اگزیستانسیالیسم را از صورت یک مکتب‌صد در صد فلسفی به صورت یک‌ایدئولوژی اجتماعی در آورده و بدان یک شکل مثبت و سازنده داده، اما از صورت نوعی انسان‌شناسی بسیار عمیق عرفانی، به یک نوع انسان‌شناسی عامه پسند و کم عمق تر تبدیل‌شده است. اگزیستانسیالیسم معتقد است که خداوند یا طبیعت، همه موجودات را (به جز انسان) اول ماهیتشان را ساخته و بعد وجودشان را ولی انسان وجودش تنها ساخته شده و ماهیتش را خود باید بسازد. (تکیه‌بر‌نوعی او مانیسم) اگزیستانسیالیسم نیز به سوسیالیسم معتقد است.

اگوسانتریسم :

«اگو» به معنای «خود» است و «سانتر» یعنی مرکز و «ایسم» «پسوند مکتب». بنابراین اگوسانتریسم «خود» محور همه‌چیز بودن معنی می‌دهد. و از یونان قرن پنجم پیش از میلاد تا اروپای امروز، این محور تفکر غربی بوده است و هست. در یونان اگوسانتریسم (خود محوری، خودمداری) بدین صورت بود که سو فسطائیان می‌گفتند: در دنیا معلوم نیست که واقعیت چیست برای ارزیابی حق و باطل ملاکی نداریم، پس آنچه را باطل دانستیم باطل است و آنچه را حق گفتیم، حق این است. اگوسانتریسم که «انسان مداری» غربی در برابر «خدامداری» «شرق»، از همین سرچشمه می‌گیرد. در «خدامداری» شرقی، انسان تابع قطب بزرگ ازلی است که خداست، اما در اندیشه یونانی انسان قطب اساسی است و خدایان و همه‌هستی در پیرامونش می‌چرخند. در رم «انسان مداری» بصورت «رم مداری» در می‌آید و رم جانشین انسان می‌شود و به جای انسان که مرکز و مدار جهان بود، رم مرکزیت جهانی می‌یابد و این یعنی اعلان این امرکه تمامی ارزشها را بایدارزش رومی تعیین کند امروز نیز در دوره انسان پرستی دمکراسی لیبرالیسم و حتی در طرز تفکر سیاسیستهای اروپا باز اگوسانتریسم و «خود مداری» هست اما این «خود مداری» بر دو گونه است، یکی ناسیونالیسم، که از رنسانس نیرومند است و محور انگلستان، فرانسه، آلمان و نژاد «ژرمن» است بعد ناسیونالیسم به صورت فاشیسم و شووینیسم در می‌آید. (که نتیجه ناسیونالیسم‌اند، و ملت پرستی ای حاد شده و شدید) چراکه فاشیسم نوعی مبالغه جنون آمیز و جاهلانه است. در این شکل اگوسانتریسم که به پای «اگو ملت» نشسته است و «خود مداری»، «ملت مداری» شده است.

الله:

شخصیت‌های معین و مشخص که هر یک سلطان و فرماندهٔ یکی از قوای جهان و یا امور انسانند.

امام:

این اصطلاح نیز همهٔ معانی گوناگون و سرشاری را که در امت طرح است واجد است و همان امتیازاتی که در اصطلاح امت هست و بینشی که در آن نهفته است، در امام نیز وجود دارد. امام یعنی الگوی متعالی و انسان نمونه، انسانی که همهٔ ابعاد کامل و «خودتعام» ایده‌آل را دارد. و به شکل دیگر امام، پیشگام مسئولی است که جامعه را به سوی تکامل، قسطط و مسلاوات پیش می‌برد و امام، اسلام زنده، مجسم و عینی یافته است.

امپرسیونیسم:

این روش، اشیاء را وارد نقاشی پارمانش می‌کند، اما نه آنچنانکه هست، بل آنچنان که باید باشد، یعنی آنچنانکه شاعر، نویسنده و یا نقاش می‌خواهد باشد. مثلاً آسمان زمین، آسمان جهان آبی است، اما برای من (یا قهرمان اثر هنریم) که در آتش اضطراب و پریشانی می‌سوزم، آسمان آبی بی درد و بی معنی است. آسمان را زرد تصویر می‌کنیم که اضطراب و پریشانیمان را گفته باشیم. آسمان زرد در طبیعت نیست، اما هنرمندان امپرسیونیست، چنین آسمانی را خلق می‌کند. گاه در مینیاتور انسانهای را می‌بینیم که با انسانهای موجود شbahتی تدارند. این نشان ناشی بودن نقاش نیست که نتوانسته است انسان طبیعی بکشد، بلکه نقاشی بزرگ با خلق انسانهای چنین، مقصود و فلسفه‌ای دارد..

*** امپریالیسم:**

آخرین مرحلهٔ سرمایه‌داری، اوج کاپیتالیسم که جهانخواری را گسترش داده و دنبال می‌کند. امپریالیسم نظمی کامل‌ا" ضد خلقی و ضد انسانی

است . (لینین پنج وجه مشخصهٔ اساسی برای امپریالیسم وصف نمود .
 ۱- تمرکز و تراکم تولید و سرمایه و درنتیجه بوجود آمدن انحصارها
 ۲- امتزاج و ترکیب سرمایه، با کنکنی و سرمایهٔ صنعتی به پیدایش سرمایهٔ
 مالی و الیگارشی مالی منجر گردید . ۳- صدور سرمایه به جای صدور
 کالا اهمیت ویژه‌ای کسب می‌کند . ۴- ایجاد اتحادیه‌ها و کنسرت‌های
 انحصاری سرمایه‌داران . ۵- پایان تقسیم منطقه‌ای جهان بین بزرگترین
 و شروتمندترین دول سرمایه‌داری و آغاز تجدید تقسیم آنها :) امپریالیسم
 همواره ، عامل سرکوبی ، غارت و چپاول خلق‌های بوده و هوست ، اما امپریالیسم
 از بین رفتگی و نابود شونده است . اکنون امپریالیسم آمریکا در
 سطح جهانی به چپاول واستثمار خلق‌ها مشغول است و باید خشم خلق‌ها
 را علیه آن برانگیخت .

امت :

جامعه‌نمونه‌فکری مردمی و مسئول . جامعه‌ای که در بطن آن تعهد ، تحرک
 و تکامل نهفته است . امت به تنها ای جامعهٔ متعهد ، متجرک و متكامل
 مستتر است . امت عبارت است از جامعه‌ای از افراد هم‌فکر ، همراه و
 همگام و هم هدف و مسئول که در حال حرکت به سوی مقصد واحد ،
 مستقیم ، آشکار و استوار و مشترک است . هدف امت ، کمال است در برابر
 سعادت ، چرا که سعادت عبارت از خوش بودن است و حال آنکه کمال
 به معنای خوب شدن است . کلمهٔ امت از ریشه « ام » به معنی آهنگ ،
 قصد و عزیمت کردن است و این معنی ترکیبی است از سه معنی « حرکت » ،
 « هدف » و « تصمیم خود آگاهانه » و چون در ریشهٔ « ام » مفهوم « جلو »
 پیش روی « نیز نهفته است ، بنابراین چهار عنصر این معنی مرکب را
 می‌سازند : ۱- انتخاب . ۲- حرکت . ۳- پیش رو . ۴- مقصد .

امر به معروف :

مسئولیت فرد ، خود آگاهی به خلق است و مبارزه با همهٔ عوامل انحرافی

و بیمار کننده و ضدترقی و سلامت و حقیقت . فرد مسلمان در برابر خدا ، یعنی راه مردم و سرنوشت مردم و طرز تفکر مردم مسئول است و متعهد ، هم تعهد فکری ، و هم علمی و اجتماعی .
املیسم :

گذشته‌گرایی ، بینشی متحجر و سیاه و کنه و پوسیده که ضد تکامل و پیشرفت است . سنت گرای ارتجاعی .

* انترناسیونالیسم (Internationalism)

جهانی . انترناسیونالیسم پرولتری ، سیاست وايده‌لوزی همبستگی بین‌المللی کارگران و همه زحمتکشان .

انترناسیونالیسم انسانی :

این یکی از شورانگیزترین شعارهایی است که بیش از همه روشنفکران آزاد و انسان دوست را وسوسه کرده است . زیرا نه بر اساس طبقه اجتماعی خاص است و نه بر اساس مذهب خاص ، بلکه بر اساس اصالت نوع انسان یا او مانیسم بنا شده است . وقتی در تئوری این فکر بصورت یک شعار مجرد و یک آرمان فکری مطرح می‌شود ، دلپذیر و سرشار از علوص و حاکمی از جهان بینی وسیع و روشنفکرانه است . اما در عمل ؟ یکی از پرفروغترین چهره‌های او مانیسم ، « برتراندراسل » فیلسوف و نابغه‌ریاضی و مدافعان حقوق بشری در کتاب بسیار خوب « امیدهای نو » می‌فرماید ! ... تمدن در احصار هیچ ملتی نیست ، هر چند در یک گوشه از جهان رشد کرده باشد ، به تمامی بشریت تعلق دارد و نفت نیز که ماده‌ای است که طبیعت طی قرنها پدید آورده و خون صنعت و روح تمدن است ، تنها بکسانی تعلق ندارد که ببروی آن قرار گرفته‌اند ... خلاصه اصالت انسان و انترناسیونالیسم انسانی این می‌شود که صنعت دست متmodernهاست و نفت را هم باید داد به آدمهای متmodern ، خوب ، در آخر این معامله انسانی و او مانیستی چه چیز نصیب ما می‌شود ؟

این احساس مقدس که ما هم چون از نظر نوعی انسان هستیم، به جا معه و احمد بشری تعلق داریم و از نظر کرامت انسانی با آنها هیچ فرقی نداریم. عجبا! می‌بینیم که با چه وقارتی سرازگریان کلینیالیسم (استعمار) در می‌آورد و بدتر از او سخن می‌گویند. چه، استعمار لاقل در شعار می‌گفت ما متمدن هستیم و می‌خواهیم تمدن خود را به شما بدهیم، این او مانیسم می‌گوید، ما متمدن هستیم و تو نفت خود را هم بما ببخش! انتروناسیونالیسم انسانی پوشش زربفتی است بر قامت امپریالیسم تا میان استعمارگر و استعمار زده عقد برادر خوانده‌گی بینند.

انتروناسیونالیسم طبقاتی:

این تازه‌ترین انتروناسیونالیسم است و یک قرن بیشتر سایقه ندارد و با اعلامیه (مانیفست) کمونیست اعلام شده است و بعنوان آرمان جهانی مارکسیسم مطرح است. در اینجا یکی از تضادهای موجود میان مارکس فیلسوف و مارکس سیاسی نمایان است، چه، مارکس فیلسوف براو مانیسم تکیه می‌کند و از آنچه انسان را تجزیه می‌کند می‌نالدو مارکس سیاستمدار به تجزیه انسانی بنفع حاکمیت (نه نجات) تنها طبقه کارگر صنعتی بر همه طبقات دیگر دعوت می‌کند و تنها این طبقه است که هم حق حاکمیت مطلق دارد و هم حق مطلق تفکر.

انتروناسیونالیسم مذهبی:

انتروناسیونالیسم مذهبی، آنچنانکه در اسلام و مسیحیت (رزیم خلیفه و پاپ) که در قرون وسطی پدید آمد، با خلط میان ایده‌ولوژی و ملیت که اولی «حقیقت» است و دومی «واقعیت»، کوشید تا ایده‌ولوژی را جانشین ملیت کند و از این راه یک امپراطوری سیاسی بسازد که حیات خویش را از مرگ ملتهای محکوم خویش می‌گرفت. فاشیسم از یکسو و انتروناسیونالیسم مذهبی و یا طبقاتی از سوی دیگر، دو رویه یک شکه

واحد ند و آن سکه مترادف گرفتن و به تعبیر دقیق‌تر «عوضی گرفتن» ایده‌ولوژی و ملیت، عقیده، فرهنگ، حقیقت و واقعیت یا تفکر مطلق نوعی تشخیص وجودی تاریخی است. انتربناسیونالیسم مذهبی از زبان پیامبر انبیاء چون مسیح و محمد، دعوت ملت‌ها است به یک ایده‌ولوژی انسانی در سطح جهانی و از زبان پاپ یا خلیقه، امپریالیسم یک ملت است بر ملت‌ها در شکل تحمیل جبارانهٔ مذهب، آنهم مذهبی که بصورت خدمتگزار این قدرت جبار در آمده است.

انتروپولوژی:

تحقيق در فرهنگها و سیستم زندگی و افکار عقاید و فرهنگ‌های مختلف اقوام، جامعه‌شناسی در قرن ۱۹ بشدت به انتروپولوژی برای شناخت انسان اولیه و بررسی آغاز تاریخ و تمدن و مذهب و تفکر منطقی و تکوین اجتماع بشری احتیاج داشت و این راه بهترین طریق تحقیق در جامعه‌شناسی بود زیرا از انسان و جامعه‌ابتدائی اثری در دست نیست و اطلاعات باستان شناسی بسیار کم و اطلاعات تاریخ شناسی بصورت اساطیری مبهم و دروغ آمیز بود. جامعه‌شناسی برای اینکه بفهمد صورت اولیه بشریت در بد و تاریخ چگونه بوده، به اقوام بد و دست نخورده رو و حشی فعلی احتیاج داشت. (انتروپولوژی) بنابراین می‌ناید به مطالعه اسکیموها یا اقوام بد و استرالیا و آقیانوسیه و آفریقای مرکزی و جنوبی می‌پرداخت.

*انتظار:

منتظر بودن، فردی که منتظر است، به «زمان حالت» اعتراض دارد و منتظر یعنی معتبرض. بنابراین انتظار، یعنی شفی و وضع موجود، یعنی عصیان بر وضع موجود. انتظار، یعنی ایمان داشتن به انقلاب و دگرگونی و بوجود آمدن وضع مطلوب. در ایده‌ولوژی اسلام، انتظار، نقش جبر تاریخ در مارکسیسم را ایفاء می‌کند. برآسای انتظار، شیوه معتقد است که در تاریخ پس از فساد زیاد و جنایت بیش از حد امام زمان با آمدن

خوبیش برادری و مساوات را حتماً "جبرا" به ارمغان خواهد آورد.
انتظار یک اصل ایده‌آل‌وژیک شیعی است.
انتلرنسیا:

تحصیلکردها. روشنفکران.

انتلکتول:

تحصیلکرده، تصدیق‌دار، (به غلط روشنفکر ترجمه شده است) انتلکتوئل صفتی است برای شغل یک فرد. ریشه، انتلکتوئل «انسلکت» است. انسلکت به معنی مغز، هوش، خرد، قدرت دراکه و هوشیاری و فهم است. انتلکتوئل به طبقه‌ای از طبقات اجتماعی گفته می‌شود که شاخص وصفت بازش در جامعه، استعداد فکری، مغزی و هوش است. بعضی از روشنفکران انتلکتوئل هستند و بعضی نه.

«انحطاط»:

فروض آمدن، پست شدن و به پستی گراییدن. از مسیر تمدن و تکامل منحرف شدن را نیز می‌گویند.

اندیویدوالیسم (Individualisme)

اصالت فرد، فردگرایی. از ریشه، «اندیویدو» گرفته شده است. فردیت و خودآگاهی فردی و استقلال فرد از روح جمعی. براساس این طرز فکر، فرد واقعیت اصلی است و از مجموعه افراد، جامعه ساخته می‌شود و فرد عبارتست از یک انسان اصلی که از مجموع افرادش جامعه‌ای مثل یک اداره تشکیل می‌شود.

اندیویدوالیسم مذهبی:

کسانی که دم از مذهب می‌زنند ولی تحت تأثیر اخلاق صوفیانه‌شرقی و زهدگرایی مسیحی قرار گرفته‌اند و از جامعه‌بیزاری می‌جوینند و دوری می‌کنند.

انرژیتیسم :

مکتب انرژیتیسم یاً اصلت انرژی به‌این‌صورت که گفتند غیر‌از ماده چیز دیگری بنام انرژی وجود ندارد که ماده نیست و قابل تعویف نمی‌باشد. و بر طبق این مکتب فرضیه دوآلیسم یعنی شناخت در فیزیک بوجود آمد و آن پایه‌گذاری عالم و ظبیعت بر دو ذات اصیل ماده و انرژی بود.

انسان ناسک :

انسان پرستندهٔ پارسا.

انستیتوسیونالیسم :

مکتب جامعهٔ شناسی که معتقد است جامعهٔ شناسی ر یعنی شناخت "Institution" های یک‌جامعه، خانواده، مالکیت مذهب، حکومت، مدرسه، ...، انستیتوسیون‌های اولیه‌اند و موءسساتی مانند کتابخانه‌های عمومی، صندوق بازنیش‌ستگی پستخانه و ...، انستیتوسیون‌های ثانویه.

انقلاب :

غیر از مفهوم جامعهٔ شناسی انقلاب که عبارت است از تغییر، زیر بنای اجتماعی، دو معنی سیاسی آن (که تغییر نهاد سیاسی و نیرو و نظام و سبلهای حاکمیت است) عمل اکثریت مردم است. انقلاب به صورت تجلی ارادهٔ جامعه (که حق تعیین حاکمیت و مسئولیت بر سرنشوشت خویش را دارد) فریاد رژیم یا گروهی را (که تجلی ارادهٔ اقلیتی ضد مردم‌اند) با اعمال قدرت و فشار کنار می‌زند و خود زمام جامعه را بدست می‌گیرد. در اینجا نیز همچون کودتا یا فتح و اشغال یا غلبهٔ خارجی، عمل با اعمال فشار صورت می‌گیرد ولی اعمال زور نیست بلکه حق است، اعمال قدرت است از طرف ذیحق محروم علیه‌بی حق غاصب

اوتویلیتاریسم (Utilitarism)

اصالت نفع. در راه نفع هر کاری جایز است. «اصالت سود و نفی

ارزشها" .

اور فیسم :

اور فیسم نوعی نگریستن به هنر و نقاشی است که در نقاشی امروز بر سر آن است تا رنگ و طرح را نیز که همیشه اسیر "شیئی" بوده است از ذات خوبیش منسلخ کند و آزادشان سازد .

اوژنیسم :

اوژنیسم یعنی مکتب اصالت ژنهای انسانی، اصالت خون، نه برتری خون .

*** اولیگارشی :**

حکومت اولیگارشی حکومت گروه خاصی بر جامعه است . مفهوم رایج اولیگارشی عبارتست از سیاست سیاسی و اقتصادی گروههای معکودی از ثروتمندان، استثمارگران و صاحبان نفوذ و بنابراین یکی از اشکال حکومتی در نظامهای استشمریست . این واژه از لغت یونانی اولیگارکیا مشتق است که در آن زبان از زمان باستان به معنای حکومت عده‌ای قلیل بوده است، قشر فوقانی و ثروتمند حاکم .

اومانیسم : (Humanisme)

اومانیسم مکتبی است که اکثریت روشنگران را به خود متوجه کرده است و یکی از برجسته‌ترین، مکتبهای فلسفی امروز که خود را مکتب "اصالت انسان" می‌داند یعنی اگزیستانسیالیسم سارتر، برای خود اصلی، اومانیستی قائل است . در یونان قدیم که اصالت انسان معنای روشی ندارد، اومانیسم یعنی اصالت بخشیدن به انسان در برابر خدا یا خدایان . در طول تاریخ بحث همیشه این بوده است که محور اصلی جهان خداست (یا خدایان) یا انسان . مذاهب، محور اصلی را خدا می‌دانند و ارزش انسان را بسته به تقریبی (تقریبی) که به خدا (یا خدایان) دارد، و تکاملی که در اطاعت و کسب رضایت خدا (یا خدایان)

یافته است. پس در مذاهب ملاک همه‌ارزش‌های خدا یانند، این رامی‌گویند تئیسم (اصالت خدا) اما در اومانیسم انسان اصل است، لزومی نمی‌یابد که خویشن را کپیه خدا بسازد و پرورد که خود مجموعه‌ای از ارزش‌هاست، از تعالی، از خلق، از خوبی و از زیبائی. می‌بینیم که اومانیسم انسان را در برابر خدا اصالت‌می‌بخشد و برایش ارزش‌های مستقل و مشخص قائل می‌شود. چنین اصالت یافتن انسان پیش از هر جای دیگر در آن دین‌شدهٔ یونانی است که شکل می‌گیرد و یکی از اساس‌ترین مشخصات فکر مذهبی غرب است. اومانیسم می‌گوید: باید ارزش‌های خارجی را بینام دین، بنام خدا، بنام طبیعت، حقیقت علمی، مصالح عقلی . . . و به هر نام دور بریزیم، این خود انسان و طرز ساختمان اوست که مهم است، پس به فلسفه و مذهب و اخلاق کاری نداشتم باشیم که اصل انسان است و هر چه جزا و فرع. همچنانکه انسان زیباترین و متمکamlترین ساختمان ارگانیک جهان است، از لحاظ روحی نیز طبیعت یا خدا عالی‌ترین ساختمان روانی را در او بوجود آورده است بنا براین بهترین ملاک حق و باطل، نیک و بد، خبر و شر. اقتضای نیازها و رفتار تن و روان آدم است. متدهای اخلاقی و تربیتی را از خارج براین بدن و روان تحمیل نکیم. رهایش کنیم تا آزاد بروید پیون این (انسان) بهترین تزاد موجود زنده است و بهترین معجزهٔ طبیعت. پس اومانیسم بدین معنی است که خود انسان بودن و خواسته‌ای معمولی و نادیش. (چه از بدنش، در فیزیولوژی، و چه از روانش در پسیکولوژی، منشعب شود) ملاک حق است.

ایثار:

فرمانی است برای بخشیدن همه چیز و گرفتن همه چیز، یعنی ای فرد بمیر تا دیگران بمانند. اسارت را ببذری تا دیگران به آزادی برسند. زندگیت را در خدمت مردم، به رنج و بد بختی و محرومیت و دور شدن

از همهٔ لذتها بگذران و همهٔ بدیختی‌ها را تحمل کن و اینگونه، تلخ و محروم زندگی کن، تا نسل بعد و نسلهای بعدی بتوانند خوب زندگی کند.

ایدئولوژی (Ideologie)

علم افکار و معانی، مسلک سیاسی یا اجتماعی. «ایدئولوژی، ادامه غریزه‌است. مکتب بزرگی که شدن انسان را مطرح کند، ایدئولوژی، ایمانی است که براساس مفاهیم، خودآگاهی، هدایت، رستگاری، کمال، ارزش، آرمان، و مسئولیت استوار است. ایدئولوژی، یک جهان‌بینی و مکتب و خط مشی اعتقادی است که هدفش هدایت، آگاهی دادن حركت بخشیدن، آزاد کردن مردم است وارائه‌شیوهٔ مشخصی از زندگی و شکل ایده‌آل از شخصیت انسانی و آرمانهای مقدسی در مسیر وجودی نوع انسان یا قوم خود و بالطبع، اخلاق، ارزشها و مسئولیتهای معین و این‌همه براساس تلقی خاصی از جهان و فهم و پژوهای از حقیقت نوعی انسان. ایدئولوژی، نزدیکترین فاصله را با مفهوم دین، نوبت و رسالت پیامبران بزرگ و صاحب کتاب پیدا می‌کند و نزدیکتر از مکتب، چرا که ایدئولوژی روشنفکر می‌سازد، اما مکتب، فیلسوف و عالم و هرمندو... بعبارت دیگر. عالم و فیلسوفی مانند ارسسطو، مکتبی را ارائه‌می‌دهد که بیشتر ابوعلی سینا، غزالی یا امثال آنها را می‌پرورد، در حالیکه، محمد (ص)، ایدئولوژی‌ای را طرح می‌کند که «تواپین» و «سربداران» می‌سازد، شخصیتهایی چون، علی، حسین وابودر و دعبل و کمیل... می‌پرورد. ایدئولوژی مسئولیت آور است. یعنی «تعهد» و «تكلیف» ایجاد می‌کند.

*ایدئولوگ (Ideologue)

طراح جامعهٔ ایدئولوژی. متخصص در ایدئولوژی، ایدئولوژی‌شناس.

* ایده: (Idee)

اندیشه، خیال، تصور، فکر، رأی، عقیده، نیت، منطق.

* ایدهآل (Idea]:

کمال مطلوب، آرزوی عالی، اعلی درجه، کمال در قوهٔ تصور، منتهای آرزو و آرمان.

ایدهآلیسم:

برخلاف رئالیسم معتقد است که عالم «رئال» (واقعیت)، حقیقت ندارد و این ذهن ماست که عالم خارج می‌پندارد و «ایده» اصل است نه «رئالیته» یعنی واقعیت خارجی بی‌ذهن ما وجود ندارد و اگر ذهن ما نباشد آنهم اصلاً نیست. ایدهآلیسم در معنای مطلقش براین اساس است که جهان خارج آنچنانکه هست، ساخته‌ذهن آدم است، چشم رنگها را برخلاف آنچه که هست می‌بیند و درشتی و نرمی اش که به احساس می‌آید، نه آن است که هست. سبکی، سنگینی و گرما و سوما بی‌آنکه در عالم خارج وجود داشته باشد احساس می‌شوند و طرح و شکل اشیاء نیز به همچنین. ایدهآلی بودن و ایدهآل گرائی ویژه انسان است و با خیال‌گرائی و ذهنی‌گرائی تفاوت بسیار دارد که در ایران قاطی شده‌اند و به صورت کلاف سردرگمی درآمده‌اند. در ایران روشنگران، ایدهآلیست را «ذهنیت‌گرائی» ترجمه‌کرده‌اند در صورتیکه ذهنیت و عینیت، ترجمه آبژکتیو و سوبژکتیو است و آیدهآل در برابر رئال است. ایدهآلیسم ذهنیت‌گرائی نیست، آرمانخواهی است و آرمانخواه به آنچه هست بسندنمی‌کند، در همه زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، زندگی فردی، زندگی اجتماعی، روابط بشری، فرهنگ، مذهب، هنر، معنویت و اخلاق و هر چه را که هست حتی طبیعت را چنانکه هست نمی‌پذیرد، اینها همه وضع موجود است (افتیکو) و او این همه را نمی‌پذیرد و بطوف آرمان متعالی و بطرف دست یافتن به نیازهای برتر و رسیدن یا ساختن

یک تمدن یا یک جامعه برتر حرکت می‌کند. این ایده‌آلیست است، آرمانخواه، متحرک، سازنده و انسانی تسلیم نایذیر، و آنکه آرمانخواه بیست، بهر چه هست تسلیم است، می‌پذیرد و بی‌حرکت می‌ماید، در حالیکه ایده‌آلیست وضع مؤوجود را نفی می‌کند. پس ایده‌آلیسم ایجاد وضع مطلوب در برابر وضع موجود است.

ایل لژیک (Illogique)
ضد منطقی، پدیده‌ای ضد منطق.

ب

باله ناتورالیستی :

رقص نیز دیگر ارائه زیبائی‌های سینه و شکم و کمر و تجسم حرکات و اتوار نرم و موزون ابدامهای تن نیست، نمایش کش و قوسهای حاکی از تمایلات غریزی و تحریک انگیزه‌های جنسی نیست. باله ناتورالیستی امیل زولائی امروز به‌اساطیر یونانی یا اسرار شرقی باز گشته است. بیان التهاب و هراس و عصیان و خشم و شور و فریاد انسان عصر اضطراب و ابتلاء و ماشین و خلاء روحی و فرو ریختن همهٔ پایه‌ها و گسیتن همهٔ پیوندها است. (اصلًا) نفس باله یک هنر ابلاغی است نه تقلیدی یا نمایشی .)

بدعت :

بدعت در میان مسلمانان، و در لاتین *novation* مطرود است. جالب این است که در مارکسیسم امروز نیز، *revisionisme* به معنی تجدید نظر در مکتب مارکس یک گناه نابخشودنی است و تیتو قربانی آن گردید. بدعت در اسلام، به معنی "ادخال مالیس من الدین فی الدین" است که بر دوگونه می‌تواند باشد. سازگار و ناسازگار بدعتی که با روح اسلام سازگار باشد، جبر زمان است و به تشخیص اسلام شناس محقق آگاه به نیازها و ضرورت‌های اجتماع (محتجهد حقیقی) پذیرفتنی. اما بدیهی است که بدعت، اصطلاحاً به معنی تازه‌های ناسازگاری است

که در دین می آورند که بی شک مطروداست . بدعتگذاری ، یعنی نوآوری .

بورژوازی :

بورژوازی از کلمه آلمانی (بور) بعنى (شهرک) یا قصبه و ده بزرگ شهر مانند ، آمده است زیرا بورژوازی اول در شهر رشد کرده است و یا در ده بزرگی که قصبه یک بلوك یعنی مرکز چندین آبادی اطراف بود که معمولاً "مرکز خرید و فروش و عرضه" کالاهای جدید وارداتی و محل صنعتکاران و صاحبان حرفه‌ها و هنرها دستی دکانداران و دیگر مشاغل غیر روزاعی که بیشتر به زندگی شهری مربوط است . جبر اجتماعی ، زیر بنای فئودالیتیه را تبدیل به بورژوازی می‌کند ، کاسبکار ، دکاندار ، خرید و فروش کن و کسانی که ابزار دستی می‌سازند ، اینها نه دهقان هستند و نه ارباب و اشراف . اینها کم کم زیاد می‌شوند و یک طبقه متوجهی را در میان اینها درست می‌کنند ، رشد پیدا می‌کنند ، بعد حاکم بر جامعه می‌شوند و فئودالیسم را کنار زده ، خود به جای آن لی نشینند و بنام سرمایه دار ، با شکل خاص صنعتی جانشین خان و فئودال شوند . بورژوازی که در اول طلوع خود متوقی و بر علیه خان فئودال بود ، پس از حاکم شدن خود تبدیل به خان جدیدی بنام سرمایه داری می‌شود و به استثمار کارگران می‌پردازد .

بوروکراتیزه :

اداره‌ای شدن همه چیز ، اداره زندگی .

بوروکراسی :

اصالت دادن و همگانی شدن اداره‌جات و تائیش اداره بر روی زندگی فردی و اجتماعی انسان . مثلاً در یک سازمان اداری بسیار پیچیده بزرگ که هزار تا گیشه است و این گیشه‌ها شماره‌بندی شده است و آن آفایی که در گیشه مثلاً ۳۴۵ نشسته است و ۲۰ یا ۳۰ سال توی این گیشه کار می‌کند و یک تکراری را در تمام عمرش همیشه داشته است ،

این آدم بیشتر خودش را «جناب آفای گیشه»، «احساس می‌کند و همیشه و همه مردم بعنوان گیشه^{۳۴۵} باو خطاب می‌کنند، بعنوان گیشه^{۳۴۵} او را می‌شناسند. و این تلقی عمومی که به‌او هیچ‌چیز در دنیا جز به گیشه^{۳۴۵} وابسته نیست، در خود او و همه این احساس را بوجود می‌آورد که او عبارتست از گیشه^{۳۴۵} نهفلانی، بچه‌فلانی دارای فلان خصوصیات، می‌بینیم که بوروکراسی نیز نوعی الیناسیون و عامل یک‌بعدی شدن انسان است.

بیان قرون وسطی (مبتنی بر فئودالیسم) :

۱- مبتنی بر اشرافیت . ۲- جهان بینی بسته . ۳- زندگی راکد . ۴- تقدسات ثابت‌لایتغیر . ۵- سنت‌های اصیل و محکم ریشه‌دار و استوار اجتماعی . ۶- جمود، گذشته‌پرستی و پرستش اجداد و تفاخر به رسوم و عادات خانوادگی . ۷- تکیه عمومی به فضائل خاص اخلاقی از قبل غیرت، حمیت، شهامت، سخاوت، مهمان‌نوازی، حرمت بزرگترها، فداکاری، تعصی‌قومی، عشق ورزیدن به ارزش‌های معنوی ... وبالاخره احساس نیرومند مذهبی، اینها از اصول اخلاقی دورهٔ قرون وسطائی است . ۸- ترس از نوپرستی، نواوری، ترس از تغییر، از عوض شدن، مقاومت هرچه بیشتر در برابر عناصری که از خارج تحمل می‌شود از خصوصیات جامعهٔ فئودالیته بسته است .

بیولوژیسم (Biologisme)

جدیدترین جبری که الان زیاد مطرح است و بعنوان مهمترین اصل در قرن بیستم عنوان شده است. بیو _{BIO} بمعنی حیات و زندگیست. بیولوژیسم یعنی زیست‌شناسی، حیات‌شناسی، عبارتست از یک مکتب اعتقادی که معتقد است، انسان به معنی ارادهٔ انتخاب‌کننده، مجموعه‌ای است جبری از عناصر تشکیل دهنده حیات و نتیجه‌ایست از فعل و انفعالات و قوانین بیولوژی. در بیولوژی مثلًا "استدلال می‌کنند که وقتی ترشحات

غده تروئید را زیاد می‌کنیم، انسان روحیه‌اش فرق می‌کند، اخلاق و عقایدش، مشخصاتش فرق می‌کند. پس عقاید، احساسات، شخصیت و همچنین انتخاب و اراده همه انعکاسی از ترکیبات بیولوژیک بدن انسان است. بیولوژیسم بطور کلی، اصلت زیست شناسی و عوامل و عناصر و فواینین حیاتی به عنوان تعیین‌کنندهٔ شخصیت انسانی است.

پ

پاپیسم :

مکتب منحروف و مبتدلى که پاپ در زمان فئودالیسم بنام مذهب مسیح
بر جامعه تحمیل کرد و کلیساها کلاشن بوده روحانیون مسیحی در آن
دوره توده‌ها را آن اندازه استحمار کرده بودند که زمینهای بهشترا
قبل از مردن مردم به آنها می‌فروختند.

پان ایراکیسم :

تکیه بر عراق چهار - پنج هزار سال پیش، بابل، سومر و آکاد.

پان بربریسم :

وحدت بربرها (برابر را وحشی معنی می‌کنند) علیه عربها . در الجزایر .

پان ترکیسم :

تکیه ناسیونالیسم ترکها در برابر دیگر نژادها .

* پانتئون : (Pantheon)

جا یگاه مخصوص مجسمه‌های خدایان ، معابدی که یونانیان و رومیان
قدیم می‌ساختند و مجسمه‌های خدایان خود را در آن می‌گذاشتند ،
مشهورترین پانتئونها ، در رم قدیم و دارای سی هزار رب النوع بوده .

پاننتیسم :

وحدت وجود .

پان عربیسم :

تکیه برنا سیونالیسم عربی و ارزش‌های نژادی عرب در مقابل نژادها و فرهنگ‌های دیگر.

پان کوپتیسم :

وحدت قبطی‌ها (نژاد مصری قدیم که فرعونی‌ها از آنها بیند) در برابر عربهای مصر. (copte یا قبطی).

پراتیک (Pratico)

عمل، عمل محسوس، عملی که براساس تئوری ساخته شده، به اجرا در می‌آید.

پراکسیس (Praxis)

پراکسیس، عملی احساس شدنی و آگاهانه. عمل خاصی است از نوع زندگی طبیعی، که از روابط هماهنگ و متناقض موجود در متن روابط اجتماعی، که همان عقده باشد، بوجود می‌آید. پراکسیس عملی است که عاملش روابط اجتماعی است پراکسیس به معنای نقش عمل انسان در تغییر محیط است. یعنی در عین حال که تاریخ را براساس جبر می‌دانیم، عمل انسانی را هم که زائیده ارادهٔ خودش است، براساس اصل پراکسیس در تغییر نظام تاریخی و اجتماعی موثر می‌دانیم.

پراگماتیسم :

یک مکتب فلسفی است که در جریان رشد سرمایه‌داری و شکل گیری امپریالیسم توسط ویلیام جیمز و جان دیوئی آمریکائی مدون شده است. پراگماتیسم را اصالت عمل می‌نامند و مفهومش این است که ما هر فلسفه و اعتقادی را که در عمل نتیجه مثبت بدهد برایش اصالت قابل باشیم و هر کدام را که در عمل نتیجه منفی بدهد باطل بشماریم و به جای دلیل منطقی و عقلی، اثر عمل آن را ملاک صحت و سقم آن بدانیم. پراگماتیسم غیراز پراکسیس است، پراگماتیسم یک نوع اعمال است که اصولاً "بینش

و بیوش و برداشت آمریکائی است Pragmatisme تمايل فکري
نسبت به نتایج امور عملی .

پرسونالیته :

عبارت است از خصوصیات یا صفات روحی هر کسی در رفتار، احساس و
یا اندیشه که معلول کاراکترهای اوست .

پروتستانتیسم :

همان مسیحیت است که از آخرت‌گرایی کاتولیک باز می‌گردد و روح و
جهت دنیاگرایی بدان می‌دهد، عشق به زندگی مادی صنعت، کار،
ثروت و بالاخره سرمایه‌داری . جغرافیای اروپانشان می‌دهد که میان
پیشرفت سرمایه‌داری و پروتستانتیسم در کشورهای اروپائی هم‌آینگی
شگفتی وجود دارد . پروتست یعنی اعتراض کردن، پروتسته مذهب
پروتستان، یعنی روشنفکران مسیحی اروپا هستند که نسبت به طرز تلقی
مذهبی و انحراف و خرافات مذهبی و واسطگی کلپسا، بین خلق و خدا
اعتراض کردند و یک رفرم مذهبی به مسیحیت داد . پروتستانتیسم
عبارت است از مسیحیت اسلامیزه، یعنی مسیحیتی که در اثر آشناei
با بینش اسلامی، تفکر و تلقی جهانی و جهان‌بینی اسلامی را گرفته
ولی مسیحی ماتده . پیروان پروتستانتیسم، بنابراین مذهبی‌هایی هستند
که وابسته به بورژوازی هستند، یعنی وابسته به طبقه سرمایه‌دار و صنعتکاری
هستند که در اواخر قرون وسطی در اروپا بوجود آمدند و اینها با کلیسای
کاتولیک و با پاپ در افتادند چون کلیسای کاتولیک و پاپ وابسته به
نظام فئودالیته در قرون وسطی بود . در شب هولناک سن بارتللمی که
کاتولیکها ده هزار نفر پروتستان را در فرانسه سر بریدند، در حقیقت
اشرافیت زخم خوردۀ فئودالی بود که کوشید تا اعتراض بورژوازی را
که منکر ارزش‌های قدیم بود و بقای حکومت طبقه فئودال بود، خاموش کند .
بنابراین پروتستانتیسم، مادی شدن و پول دوست شدن مذهب مسیح بود .

* پرولتاریا (Proletariat)

به طبقه کارگر مزدگیر، یعنی کسانیکه قادر وسائل تولید هستند و مجبور ندینیروی کار خود را به صاحب وسائل تولید یعنی سرمایه داران بفروشند پرولتاریای صنعتی یا فقط پرولتاریا می گویند. بنابراین مفهوم خاص و دقیق این واژه مربوط به جامعه سرمایه داریست. در نظام سرمایه داری، پرولتاریا بیشتر از دیگر اقسام و طبقات استثمار می گردد.

پرولتیر:

کارگر صنعتی. کارگرانی که در کارخانه ها یا شرکت های صنعتی کار می کنند.

(Providience) پرویدانس

جبرالهی. اعتقاد به اینکه مشیت الهی دست اندر کار زندگی است و انسان خود هیچ نقشی در سرنوشت و زندگی خویش و انتخاب را همدارد. مشیت یا جبرالهی عامل تمام است و اساس حرکت تاریخ. مشیت الهی: تقدیر و آنچه که از پیش طرح شده است، برآساس طرحی که خداوند در پیش از خلقت، در علم ازلی خویش داشته، آنچنانکه اراده کرد، تاریخ را به حرکت در می آورد. و اشخاص و شخصیت ها، ملت ها و طبقات، همه ابزار بی اراده مشیت الهی هستند:

(Psychobiologisme) پسیکوبیولوژیسم

مکتبی است بسیار تألفی و ترکیبی که عبارت است از تعریف انسان برآساس صفات زیست شناسی و روانشناسی.

پسیکولوژیسم :

پسیکولوژیست به حقیقت روح و بدن و حقیقت فلسفه، جهان و به هیچ چیز کار ندارد، بلکه مظاهر «نیومن» های بیرونی ای، را که از درون و از روان او، در معرض تجربه و احساس قرار میگیرد، بعنوان آثار حقیقت انسان تلقی می کند و می گوید: بیش از این در باره انسان

فلسفه باقی نمی‌کنیم، که انسان جزاین هیچ‌نیست. انسان را خلاصه کردن، حقیقت انسان است. پدیده‌های روانی خارجی و آثار روانی‌ای که بتواند در معرض تجربه قرار گیرد، حقیقت انسان است.

پولیتیک:

معادل سیاست در زبان یونانی (که اکنون نیز در تمام زبانهای اروپائی هم هست، و در همهٔ متون نیز تکرار می‌شود) پولیتیک است که از کلمهٔ *police* به معنای شهر گرفته شده است. پس حکومتی که کارش پولیتیک است (یعنی ادارهٔ شهری به بهترین وضع)، وظایفش در کشور، از نوع وظایف شهرداری است در شهر، در شرق به جای پلیتیک (ادارهٔ جامعه یا کشورداری)، سیاست بکاررفته که معنايش نگهداری مردم و ادارهٔ کشور یا اجتماع نیست، سیاست در معنی لغوی اش تربیت‌کردن اسب وحشی است بنابراین اصل تغییر و تربیت و تکامل در سیاست مطرح است.

پیپل (People)

گروهی از افراد انسانی، که در یک سرزمین خاص سکونت دارند، هموطن‌ها.

ت

تакتیک: (Tactique)

غبارت است از اتخاذ و اعمال بهترین و مناسبترین تدابیر، روشها و وسائلی دربرابر مواضعی که به هنگام تعقیب استراتژیکی، برای گروه مهاجم – دافع پیش می‌آید.

تائوئیسم:

تائوئیسم مكتب بزرگ چین است. پایه‌های اساسی مكتب تائوئیسم چند اصل است. اول: وحدت وجود، چینی در طبیعت و هستی وجود می‌بیند. این است که یکی از مکتبهای مشخص و بارز وحدت وجود در چین است. ماه، ستاره، زمین، آسمان، فلز، آب، انسان، بد، خوب و حیوان و جماد کثرت است. همه جدا و متنوع و مختلفند، اما چینی از همان آغاز (با گذشته‌ای بیش از دوهزار سال قبل از میلاد) در زیر این اختلافها، اشتراک و در زیر این کثرتها، وحدت می‌دیده و می‌جسته است. دوم: یانگویینگ، نیروی مثبت و نیروی منفی در فکر چینی: چینی می‌گوید که تمام اشیاء، اشخاص و ارواح و تمامی پدیده‌های طبیعت (مادی یا معنوی) به دارندگان دو نیرو و دو خصوصیت تقسیم می‌شوند. «یانگ» نیروی فاعلی است، نیروی مذکر است، نیروی مثبت است، نیروی سازنده و بالارونده است و «یینگ» نیروی منفی، پذیره، گیرنده، انفعالی و موئنت است. تمام موجودات (حتی ارواح،

حتی موجودات مجرد و موجودات غیبی) دارای یانگ و بینگ هستند ، فرشتگان دارای یانگ و اجنه دارای بینگ . حرکات آدمی نیز چنینند ، قیام یانگ است و قعود ، بینگ . بنابراین تمام هستی با همه ؛ پدیدهها صحنه ؛ جنگ یانگ و بینگ است .

تثلیث : (Trinitate)

اعتقاد به سه گانگی خدا ، یا مکتب سه خدائی یا مکتب فلسفی که به سه اصل یا سه اقnon در هستی معتقد است . مانند تثلیث مذهب هندو (برهمائی) ، تثلیث فیلوون Philon عالم یهودی که معتقد به سه اقnon اصلی در هستی است و مشهورتر از همه ، تثلیث کاتولیک (مسيحیت پس از مسیح) در هستی است که پدر ، پسر و روح القدس (اب ، ابن ، روح القدس) سه شخصیت مشخصند و در عین حال یک حقیقت واحد که همان خدا است .

تجدد (متجدد) :

متجدد شدن عبارت بود از شبیه اروپائی شدن ، یعنی متجدد در مصرف ، کسی که متجدد می شود ، در مصرف جدید می شود ، کالای جدیدی مصرف می کند ، اشکال زندگی جدیدی را مصرف می کند . این کالاهایی که مصرف می کند از شکل کالاهای و شکل زندگی و هنرها گذشته اش یا اصلیش یا ملی ، اجتماعیش نیست ، بلکه به همان شکل است که از اروپا وارد می شود . بنابراین غیر اروپائیان می بایست از نظر مصرف تجدید مآب شوند ، تجدد را به فریب برایش تمدن معرفی کرد تا اینکه حتی خود شردا در متجدد شدن به همکاری و ادارد ، بنابراین تجدد با تمدن مغایرت دارد . تجدد یعنی مصرفی شدن و اروپائی زده شدن . بنابراین تجدد عبارت از : تغییر سنتها ، مصرف های گوناگون زندگی مادی از کهنه به جدید ، چرا که کهنه را خود شان و جدید را ، غرب ، بورژوازی پلید و ضد انسانی و ماشین قرن ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ می سازد .

(Trancendentalism): ترانساندانتالیسم

ترانساندانتال، یعنی لا یتغیر، متزل. جامعه‌مجموعه‌ای است از اشکال و روابط و رسوم و حقوق شخص و ازلی وابدی و مذهب نیز مجموعه‌ای از عقاید و اعمال لا یتغیر منزل و بی‌چون و چرا و جبری و قطعی... و همین فکر و فریب بدوفیت است که تا فاشیسم و راسیسم امروزآمده است و حتی متفکرانی چون امرسون Emerson از آن یک مکتب شبه علمی نیز ساخته‌اند بنام ترانساندانتالیسم.

تعصب:

تعصب مظلومترین واژه در زبان ماست. تعصب بزرگترین خصیصه انسانست که او را از حیوان جدا می‌کند. تعصب از عصبه است به معنی جمع و گروه، (حقهای که زده‌اند، این است که جهل را به جای تعصب فالبزده‌اند) یعنی رشته‌ای که فرد را به گروه انسانی خود می‌پیوندد تا بحمایت و جانبداری از آن گروه برخیزد. این شاخص انسان است و فصل واقعی و حقیقی او در برابر حیوان، تعصب یعنی تخرب، یعنی انسانیکه اندیویدوالیست نیست، خود را یک «من» تنها مستقل احساس نمی‌کند بلکه خود و سرنوشت و احساس و اعتقاد خویش را بادیگرانی که همدرد و هم‌سروش و همان‌دیش اویند، مشتک احساس می‌کند. و این بزرگترین فضیلت انسانی است و فاصل بین نوع انسان و حیوان.

تقلید:

تقلید هدایت فکری و عملی گرفتن از پیامبران و رسولان جامعه می‌باشد. و به بیان دیگر، تقلید رابطه منطقی و علمی و طبیعی و لازم نیان عامی یا غیر متخصص با عالم متخصص علوم مذهبی، در مسائل عملی و حقوقی که جنبهٔ فنی و تخصصی دارد.

تفیه:

تاكтик عملی در شرایط مخفی مبارزه برای فریبدشمن و کنمان اسرار

و حفظ تشکیلات (اصول مخفیکاری) تقيه یکی از مسائل مبارزاتی تشیع است که امامان شیعه برای مبارزات مخفی خاص خود و دیگر مجاهدین شیعه در نظام‌های غیرشیعی و ضد مردمی بکار می‌بستند و از آن استفاده می‌کردند.

تمدن:

تمدن عبارتست از زمینهٔ مساعدی که در آن هر استعدادی شکوفا شود.

توتمیسم:

بر اساس این مکتب، توتمیستها یا توشمیست‌شناس‌ها معتقدند که قبیله‌های بدوي (و قبایلی که امروز نیز در آفریقا، آمریکای شمالی، استرالیا، در بدویت زندگی می‌کنند) هریک شیء یا حیوانی و بیشتر حیوان را می‌پرستند. حیوان یا پرندهٔ خاص مورد پرستش قبیلهٔ قرار می‌گیرد. که اگر بپرسیم چرا "طوطی" را می‌پرستید؟ می‌گویند که ما طوطی هستیم و در جواب اینکه چگونه می‌توانی طوطی باشی، می‌گویند: جد اعلای ما که همه از او منشعب شده‌ایم، طوطی بوده است. پس از متلاشی شدن جسمش بصورت طوطی سفید درآمده اکنون طوطی روح جد قبیله‌است که در اطراف قبیله می‌گردد و از ماحمایت می‌کند و برایمان سلامت و برکت می‌خواهد. و چون نوع طوطی همیشه هست (که اگر فلان طوطی بمیرد، نوع ماندگار و بیمگ است) پس جد قبیله همیشه در هیأت طوطی جاودان است. بنابراین طوطی را که می‌پرستند، زوح جامعهٔ مشترک خودشان را که در همهٔ افراد وجود دارد، می‌پرستند هر قبیلهٔ توقعی دارد و افراد قبیله در مراسم عبادی در لباس پوشیدن و در آرایش و حرکاتشان می‌کوشند تا ادای توتمشان را در بیاورند. و بدین وسیلهٔ پیروی و اطاعت از جد اعلایشان را نشان بدهند و حلال زادگیشان را به خود و وجدان جامعه‌شنان ثابت کنند. قبیلهٔ خوردن گوشت توتم را برای خودش حرام میداند ولی برای قبیلهٔ

دیگر نه. پس افراد یک قبیله، توتم پرست، در حالیکه توتم خودشان را می‌پرستند، جد مشترکشان را می‌پرستند و درحالی که جد مشترکشان را می‌پرستند تنها وجه مشترکشان را می‌پرستند. وقتی که وجه مشترک افراد مختلف جامعه‌شان را می‌پرستند، یعنی روح جمعی و دسته جمعی خویش را می‌پرستند. پس توتم پرستی تبدیل می‌شود به جامعه‌پرستی.

توحید:

یعنی همه‌اسلام. سیر تکاملی خداشناسی به‌سوی توحید است. توحید در اسلام زیربنای همه عقاید است نه عقیده‌ای در کنار دیگر عقاید، در جهان‌بینی توحیدی تلقی همه جهان بصورت یک وحدت مطرح می‌شود نه تقسیم آن به دنیا و آخرت، طبیعت و ماوراء طبیعت، ماده و معنی، روح و جسم، جهان‌بینی توحیدی یک وحدت‌کلی را در وجود نشان میدهد. وحدت میان سه اقnonum جدا از هم: خدا، طبیعت و انسان زیرا منشاء یکی است (خود خدا). مقصود این است که این سه، دور و بیگانه و ضدهم نیستند، میانشان مرز نیست. هر کدام حرکتی و جهتی مستقل ندارند، مثل فلسفه‌ها و ادیان دیگر نیست که خدا در جهان و پژوه خدایان و متأفیزیک باشد و جهان برین و طبیعت و ماده جهان زیرین، از سوی دیگر خدای انسان جدا باشد و خدای طبیعت جدا. (۱)

توده:

بریان بیگانه ماس (Mass) ، یعنی توده ترجمه «ماس» است. و به

۱- در باره توحید بعنوان فلسفی و جهان‌بینی که چندین صفحه را در بر می‌گیرد رجوع شود به اسلام‌شناسی ارشاد صفحه ۴۶ به بعد و اسلام‌شناسی مشهد از صفحه ۷۵ الی ۱۱۵،...

مجموعهٔ افراد انسانی گفته می‌شود که در یک نقطه انباشته شده‌اند.

تی تؤییسم :

مربوط به مکتبی است که «تیتو» رهبر یوگسلاوی، با نظریاتی مطرح نمود. البته تیتو خود یک مارکسیست بود که اختلافاتی با استالین داشت و به همین دلیل در رابطهٔ با استالین نظریات و تزهائی مطرح نمود و گرنه مكتب مستقلی ارائه نداده.

ث

شار:

خون، اگر فردی از یک قبیله یک فردی از یک قبیله، دیگر را کشت آن قبیله‌ای که یک کسی از افرادش کشته شده، صاحب خون است، آن کشته ثار آن قبیله است. ما یک قبیله‌ای هستیم یکی از افراد قبیله دشمنی آمده یکی از بچه‌های ما را کشته، این پدرش یا مادرش یا پسرش یا دخترش صاحب خون نیستند. مها همه صاحب خون هستیم آن ثار خانواده‌اش نیست، ثار پدرش، ثار مادرش، ثار پسرش و ثار دخترش نیست، ثار قبیله است، ثار ماست. یعنی ما از دشمن یک خون طلب داریم . بنابراین هر قبیله غیر تمندی و قتی یک ثاردار دارد حتما "باید انتقام آن را از دشمن بگیرد . عجیب است که از این کلمه، ثار تمام فلسفه، تاریخ اسلام را، بخصوص در دید شیعی که یک فلسفه، تاریخ کامل است می‌شود ، استخراج کرد . می‌بینیم مفهوم ثار همراه باور اشت مجموعه، تاریخ انسان و فلسفه، تاریخ انسان را در دید شیعی اسلامی تفسیر می‌کند با ثار شروع می‌شود و تداوم و تکامل و توسعه پیدا می‌کند .

ثنویت:

توجیه خیروشر، دوگانگی، در زمین تا "ما" به طبقه، حاکم و محکوم، خواجه و برده، آقا و نوکر، ذلیل و شریف، دارا و نادار و ارباب و سرو تقسیم شد، در آسمان نیز، خدای واحد به دو خدای خیرو شر

تبديل شد، و در توجیه خیر و شری که در جامعه پدید آمد،
دوگانه‌پرستی و شنویت جود یافت.

شوره:

شوره تنها یک شورش در یک برههٔ از زمان از طرف یک گروه دربرابر یک نظام نیست بلکه شوره غبارت است از قیام افراد قبیلهٔ خدائی در هرسنسل برای انتقام گرفتن از آن قبیلهٔ طاغوتی که از آنها یکخون به‌گردن دارد و یکخون طلب دارد. شوره، از اینجاست که کلمهٔ شوره با مسئولیت مستمر انسان در طول تاریخ پیوند پیدا می‌کند.

ج

جامعه:

اجتماع . اکنون نیز این کلمه هم مصطلع مردم است و هم اصطلاح علمی . جامعه *society* هم در اروپا ، هم نزد ما ، یعنی تجمع افراد انسانی در یکجا . بتایرا این مهمترین پیوند و مبنای این گروه و معنی اساسی این ارتباطات : « جمع بودن آنها در یکجا است . »

جبیر:

مفهوم از جبر ، تقدیر علمی *determinism* یا همه چیز (جهان ، انسان و زمان) نابع قوانین معین علمی هستند و هر پدیده ای را اندازه ای وحدی است و بنظر می آید که در قرآن نیز ، تقدیر یا قدر معلوم یا اجل مسمی ، همین است و اصطلاح دترمینیسم از *Termes* = قدر) معادل آن است .

جمره:

سنگریزه ، اما نه هر سنگریزه ای . جمرات سنگهای صاف ، صیقلی ، گرد ، از گرد و کوچکتر و از پسته بزرگتر (جمراه یکی از اعمال حج) .

جن:

موجود نامرئی ، نیروی مخفی ، پوشیده ، نیروئی که دست اندکار انسان است و انسان نیست ، آشکار نیست .

جهان‌بینی :

جهان‌بینی مطرح می‌کند که تو از نظر اعتقادی، چگونه هستی را تلقی می‌کنی، وجود، در ذهن تو، چه شکلی و محتوای دارد. دیدن جهان، از دیدگاه فرد، طرز نگریستن جهان. مسئلهٔ جهان‌بینی بعنوان یک موضوع فلسفی، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی در دنیا مطرح است. شکل‌بودن فرد، تابع جهان‌بینی او است. جهان‌بینی فرد، تابع ابعاد مشخص معنوی و مادی جامعهٔ او است و با تغییر و توسعهٔ برج و باروهای یک مدینه، جهان خارج نیز در دیدار افرادی که در آن زیست می‌کنند تغییر و توسعهٔ می‌یابد. اهمیت فراوان مسائلهٔ جهان‌بینی از اینجاست که هر کس آنچنان عملی می‌کند که جهان را می‌بیند، یعنی تصویری که از هستی در ذهن ما نقش بسته است، در عمل ما، عقیدهٔ ما، رفتار اجتماعی ما، و زندگی اجتماعی و زندگی فردی ما تأثیر مستقیم دارد. یعنی هر کس بر حسب جهان‌بینی‌ای که دارد، زندگی می‌کند. پس بررسی جهان‌بینی‌ها در حقیقت بررسی انسانهاست و مطالعه روی جهان‌بینی هر مکتبی و هر گروه و ملتی، مطالعه روی کیفیت ساختمان و سرشت و صفات آن گروه و آن ملت است.

جهان‌بینی بسته.

جهان‌بینی بسته، عبارت است از تصویری که ذهن انسان از جهان دارد. کدام انسان؟ انسانی که در یک اقتصاد بسته زندگی می‌کند، جهانش هم بسته است. تمام آسمان یک سرپوش است که اطراف ده یا جامعهٔ او فرود آمده، آن‌طرفهای دیگر هیچ خبری نیست، دنیا یعنی بسته است کوچک است. قرون وسطی چنین جامعه‌ای بود.

ح

حاسد :

بستون پنجم غاسق و بازیچه ناخودآگاه نافث، دوستی در خدمت
دشمن.

حج :

آهنگ، قصد، یعنی حرکت وجهت حرکت نیز هم. همه‌چیز با کندن
تو از خودت، از زندگیت و از همه علقوه‌های آغاز می‌شود. مگر نه
در شهرت‌ساقنی؟ سکونت یا مسکون؟ حج نفی «سکون، زندگی چیزی
که هدف‌ش خودش است، یعنی مرگ، نوعی مرگ که نفس می‌کشد، مرگ
جاندار، زیستنی مرداری، بودنی مردابی»، حج: جاری شو، تجسم
نمایشی و عینی و رمزی مجموعه‌ایست که اسلام نام دارد، در همه
ابعادش. حج حرکتی است از «خود» بسوی «خدا». همگام با خلق.
حج یک حکم «متشابه» است. همچون آیه «متشابه». حج، دریک
نگرش کلی، سیر وجودی انسان است بسوی خدا. نمایشی رمزی است
از آفرینش انسان. حج، بودن تورا که چون کلافی سر در خویش گم
کرده است، باز می‌کند، این دایره بسته، با یک «نیت انقلابی» باز
می‌شود، افقی می‌شود، راه می‌افتد، در یک خط سیر مستقیم، هجرت
به سوی ابدیت، به سوی دیگر، به سوی «او». هجرت از «خانه‌خدا»،
«خانه خلق، خانه مردم».

حر:

کلمهٔ حر در لغت تنها به معنی آزاد نیست . کلمهٔ غنی‌ای است .
حر: آزاده، آزاد (دربرابر کنیز و برده) . بزرگ‌منش و صاحب کرامت؛
بهترین، برگزیده‌ترین واصلی‌ترین هرچیز: اسب حر = اسب خوش‌بزاد،
حرالدار = کانون خانه، حرالوجه = آنچه از چهره‌پیدا است، قله‌گونه‌ها
(حتی در اینجا هم برجستگی و عظمت و نمود است)، عقاب، باز،
قمری نر، پاک‌ترین زمین، خاک یکدست و خالص ...

حماء مسنون:

گل بد بُوی و پلید . بهزبان قرآن انسان از چنین گلی ساخته و سپس
روح خدا در او دمیده شده؛ اوج تکامل (روح خدا) و اوج پلیدی و
کنافت (حماء مسنون) انسان از این دوساخته‌شده که با هم در جنگند
(در درون آدمی)، دیالکتیک انسان .

حمد:

ثناه . سپاس و ستایش ویژه (نه ارباب جبار لئيم) رب رحمن و رحیم
است، ملک و مالک راستین او است و ما تنها و تنها در برابر اوست
که سر به عبادت و عبودیت فرود می‌اوریم و تنها و تنها از او کمک
می‌طلبیم . آن‌هم نه کمک‌های حقیر و خواسته‌ای خودخواهانه و دنی،
که هدایت یافتن و رفتن بر راهی است و حق، راه انسانهای نابی که
پروردگان نعمتهای خدایی اند، نه بداندیشان پلید و نه گمراهان

پوج .

خ

خناس:

هر عاملی که فرد را از راه بدرمی برد، فرد را به خود می گیرد، در خود غیب می کند، در درون خود، پوشیده و پنهان می سازد، در خود نگه می دارد و زندانی می کند، همچون عقابی که سر در دنبال صعوه ای دارد، فردا تعقیب می کند. پنهان است و پنهانکار، فریبینده، مکار، به حیله در طلب فرد است، به خدعا، دست اندر کار فرد، با فرد همواره به فریب مراوده دارد، دست بردار فرد نیست، می رود و جاز می آید. خناس در درون خلق و سوشه می افکند.

د

دترمینیسم (Determinism):

دترمینه، کلمه دترمینه از ریشه «ترم» گرفته شده و بنابراین ریشه لغت «ترم» است. «ترم» بمعنای اصطلاح منطقی خاصی است که ما داریم بنام «حد»، «حد» یعنی چه؟ یعنی مرزپایان وجودی یک شیء آنچه که وجود یک شیء را از وجود شیء دیگر معین، مشخص و منفک می‌کند، «حد» است. دترمینه کردن به معنای این است که مرزهای وجودی شیء را از وجودهای دیگر هم در جنس و هم در نوع مشخص می‌کند. (معین کردن) پس دترمینه کردن یعنی تعیین و تشخیص بخشیدن به یک وجود. این وجود هرچه که میخواهد باشد زمان، مکان، ماده، معنی، جسم یا غیرجسم. حالا معلوم میشود که «دترمینیسم» یعنی اعتقاد به تعیین هرچیزی دارای حد و فصلهای مشخص است، بی تشخیص، بی تعیین، بی مرز، بی معنی، بی حد و بی فصل نیست، پس «دترمینیسم» اعتقاد به این است که یک شیئی، یک پدیده و یک واقعیت دارای حد و فصلهای معین هست. در طبیعت دترمینیسم هست ولی من آینده‌ام دترمینه نیست، بستگی دارد به اختیاری که دارم و عوامل و پیشامدها و همه‌چیز، تیپ من دترمینه نیست، عوامل گوناگون در آن اثر دارد. تصادفات، اراده، لیاقت خودم و همه‌چیز در من اثر دارد.

دترمی نیسم هیستوریک :

پدیدهٔ مشخص و حد و اندازهٔ معلوم تاریخ، جبر تاریخ.

درون‌گرائی :

به خود فرو رفتن و از جامعه دور ماندن. صوفیگری زاهدانه و عارفانه و در واقع نوعی اندیویدوآلیسم یعنی فردگرائی.

دگماتیسم :

مکتبی است که در تجزیه و تحلیل پدیده‌ها، بی‌توجه به شرایط معین هر پدیده به احکام کلی استناد می‌کند. اشیاء را به همان صورت دیدن که هست، پیروان مكتب دگماتیسم می‌گویند، ما اشیاء را همانطور می‌بینیم که هست. از واژهٔ دگم به معنای جامد، آیهٔ آسمانی و فرمان لا یتغیر مشتق است و به شیوه‌ای گفته می‌شود که معتقد به احکام خشک، کلیشه‌شده و فرمولی است و به دستورهای متحجر معتقد است، بدون توجه به دستاوردهای تازهٔ علم و عمل.

دموکراسی :

حکومت مردم بر مردم. انتخاب حاکم بوسیلهٔ توده‌ها. بوسیلهٔ توده‌ها. بوسیلهٔ «دموها» یعنی مردم. و اکثریت رأی که با پنجاه بضافهٔ یک درصد رأی حکومت را به فرد میدهد. حق تعیین و آراء توده‌ها. دو نوع دموکراسی وجود دارد: دموکراسی آزاد و دموکراسی متعهد یا هدایت شده Democ. egageeDirigeely. دموکراسی غیر متعهد، حکومت آزادی است که تنها با رأی مردم روی کار می‌آید و تعهدی جز آنچه که مردم با همین سن و با همین خصوصیات می‌خواهند ندارد.

دموکراسی متعهد :

حکومت گروهی است که براساس یک برنامهٔ انقلابی مترقی که افراد را، بینش افراد را، زبان و فرهنگ مردم را، روابط اجتماعی و سطح

زندگی مردم را و شکل جامعه را می‌خواهد دگرگون کند و به بهترین شکلش براند. برای اینکار یک‌ایدهٔ لوزی مشخص دارد، یک برنامه‌ریزی دقیق دارد، و هدفش این نیست که یک‌ایک این مردم رأی‌شان و سلیقه‌شان متوجه او شود. هدفش این است که جامعه را به مقام و درجه‌ای برساند که براساس این مکتب به طرف این مقصد متعالی حرکت بکند و هدفهای انقلابیش را تحقق دهد. اگر مردمی هستند که به‌این راه معتقد نیستند و رفتار شان و رأی‌شان موجب رکود و فساد جامعه‌است و اگر کسانی هستند که از قدرت خودشان و از پول خودشان واز این آزادی سوء استفاده می‌کنند و اگر شکل‌های اجتماعی‌ای وجود دارد و سنتهایی هست که انسان را راکد نگه میدارد، باید آن سنت‌ها را ازبین برد، باید آن طرز را محکوم کرد و باید این جامعه (به هر شکل که شده) از قالبهای متحجر خودش رها بشود. این دموکراسی متعهد است و رهبری متعهد که جامعه‌را نه براساس سنتهای جامعه، بلکه براساس برنامهٔ انقلابی خودش بطرف هدف هدف غائی فکری و اجتماعی مترقی براند.

دیاکرونیک:

متد عمقی، روشی که بر پایهٔ عمق و معنی قرار دارد.

دیالکتیک:

دیالکتیک از کلمهٔ دیالوک و دیالکت بمعنای گفتن و نطق می‌آید. به همین‌حجهٔت، بعضی اعلم کلام اسلامی را می‌گویند، ترجمهٔ دیالکتیک است. در برابر منطق که ترجمهٔ لوزیک است. چون منطق از آن اسطوره بوده است، مسلمانها در برابر علم دیالکتیک یعنی علم کلام (معنی لغوی آن) را طرح کرده‌اند، ولی معنی اصطلاحی آن عبارتست از: رسیدن به حقایق و اثبات هدف از طریق کشف و تعقیب تناقض‌ها در فکر و سخن. دیالکتیک بریک تریاد (یعنی سه‌پایه) مبتنی است: ۱- تر

یا اصل . ۲- آنتی تز، یا نقیض اصل . ۳- سنتز یا برآیند و نتیجهٔ حاصل از جمع این دونقیض . یعنی هر تزی نقیض خود را که آنتی تز است، بوجود می‌آورد . و از جنگ تز و آنتی تز یک پدیدهٔ تازه بوجود می‌آید، بنام سنتز . مثال: مرغ و تخم مرغ . تخم مرغ تزی است، وقتی آنرا زیر مرغ می‌گذاریم، یک ضد تخم مرغ در آن پدید می‌آید . بنابراین روز دوم، ما در زیر مرغ تنها تخم مرغ نداریم، بلکه یک نه تخم مرغ هم داریم و در روز سوم این (تخم مرغ) رشد می‌کند و تخم مرغ را پس می‌زنند و نفی می‌کند . روز چهارم بیشتر می‌شود و روز بیستم پدیدهٔ تخم مرغ از بین رفته و دیگر تناقض وجود ندارد و تخم مرغ نیست و از این جمع دو نقیض که در حال مبارزه با هم‌اند، سنتزی بوجود می‌آید که جوچه است . برخلاف آنچه غربی‌ها نشان داده‌اند و شبه روشنفکران جدید ما هم تکرار می‌کنند، دیالکتیک از یونان قدیم آغاز نشده و یکراست به اروپای جدید نرفته‌است، بلکه نطفهٔ اساسی و حتی بسیار عمیق و تکامل یافته‌اش در فکر شرقی است . در اسلام نیز بالینکه بر توحید استوار است، در خلقت انسان دیالکتیک را بروشنبیان می‌کند که انسان جمع ضدین است (الجن و روح خدا، شیطان و الله . . .) و این جنگ دیالکتیک است که انسان را به خط آخرین قلهٔ تکامل مطلق) میرساند و صعود میدهد . در طبیعت نیز «کل شیء هالک الا وجهه» و این اصل که (برای مرگ بزائید و برای ویرانی بسازید) بنای جهان‌بینی اسلامی است . بنابراین اصل (دیالکتیک) هیچ پدیده‌ای ثابت نیست .

دئیسم: (Theism)

اصالت خدا، همه‌چیز در دست خدا است، حتی ارادهٔ من و تو .

۲

رئالیسم :

رئالیسم از «رئالیته» است و مکتبی که به «رئالیته» اعتقاد دارد. و «رئالیته» یعنی آنچه که واقعیت دارد، و این جدا از حقیقت است. واقعیت در خارج وجود دارد و حسش می‌کنیم، مثلاً «یک بلندگوئی که کارآئیش را میدانیم و شکل و سنگینی و جنسنی، را حساب می‌کنیم. واقعیت بزرگی است که ازواقعیت‌های کوچک درست شده است. رئالیسم معتقد است که واقعیت «ز» حقیقت هم دارد و «حقیقت» عبارت است از رابطهٔ میان قضاوت ما با آنچه که با قضاوتش می‌گیریم که در این ارتباطگاه حقیقت وجود دارد و زمانی باطل و حقیقت چیزی است، آنچنانکه باید باشد، در صورتیکه «واقعیت» چیزی است که هست و واقعیت دارد، اما حقیقت نیست و حق نیست و بسیاری چیزها حقیقت انسانی است اما رئالیته ندارد و در جامعه نیست و رئالیسم در فلسفه و علم (و در ادبیات) مکتبی است که می‌گوید: دنیای خارج و اشیاء را به‌هرگونه که انسان می‌بیند و حس و تجربه می‌کند همچنان حقیقت دارد و ادبیات رئالیستی از مردمی می‌گوید که هستند و بوده‌اند و یا می‌توانند وجود داشته باشند و از حوادثی که اتفاق افتاده است و یا می‌تواند اتفاق بیفتد. برخلاف رمان‌تیزم، آیده‌آلیسم و قصه‌های فانتزی که مقید به‌نقل داستانی نیست که واقعیت خارجی داشته باشد

یا بتواند واقعیت بیابد، روئایائی هم فکر میکند و مینویسد، بر عکس رئالیسم ادبیات، شعر، نقاشی، مجسمه سازی، ... رئالیستی اشخاص و اشیائی را تصویر میکند که «رئال» باشند و واقعیت داشته باشند. رئالیسم معتقد است که آدمی باید زندگی را بر اساس آنچه محسوس است و ملموس استوار کند، نه بررنج و ایده‌آل‌ها و نیازها و حساسیتهای غیر رئال، چه حقیقت داشته باشد و چمنداشته باشند و فقط نیازهای عادی انسان معلوم است و هرچه را که آدم خودش داشته باشد و در دسترس همه باشد و با دیگران هم مشترک باشد، اصل است و رئال. و هرچه جز اینها چه مقدس و چه مبتذل فرقی نمیکند. بر اساس این مکتب، قضاوت‌های اجتماعی را (نه از روی آثار روشنفکران جهان) بلکه از میان تودهٔ مردم باید بیرون کشید، نه از متن کتاب که باید متن مردم را خواند. به من رئالیست ربطی ندارد که قرن غیر مذهبی است جامعهٔ من یک جامعه مذهبی است و من چه مذهبی باشم و چه نباشم (بعنوان یک بینش فلسفی فردی) اگر روشنفکرم باید به این واقعیت عینی، اجتماعی و جامعه‌شناسی معترض باشم.

رادیکالیسم:

رادیکالیستها در قرن هیجدهم میلادی بوجود آمدند و در سال هزار و هشتصد، اعلامیهٔ رسمی خود را منتشر و پخش کردند. اینها کوشیدند تا یک پایهٔ اخلاق و تعلیم و تربیتی بر اساس عقل و منطق اجتماعی و نه خدا و مذهب، پی بریزند ولی در این تلاش بسرعت شکست خورده‌اند. بطور کلی رادیکالیستها معتقدند به جای اینکه اخلاق انسانی را بر اساس تکالیف منبعث از مذهب استوار کنیم باید بر اساس ذات‌ها و نهادهای موجود در فطرت و وجود آن طبیعی آدمی برپا سازیم، یعنی به جای پیروی از فرمان خدا و امید به بهشت و هراس از دوزخ و یا ضرورت‌های اخلاقی مذهبی میتوانیم بر اساس فطرت انسانی «ناتورا»

و «من» که نهادهای ثابتی دارد (و همین نهادها را «رادیکال» ریشه «می‌نامند»). زندگی را به نیکی برانیم. اعلامیه‌ای که در سال هیجدهم میلادی منتشرشد و این آغاز مکتب بزرگ و وسیعی در اروپا بود، که تمام آموزش و پرورش اروپا را دربرگرفت و با نامه‌های رسمی از مدارس خواستند که دیگر از خدا و اخلاق (که پشتونه‌اش دین است) با بچه‌ها چیزی نگوئید و تنها از نیکی و بدی، بعنوان نیکی و بدی سخن بگویند. چرا که اگر فطرت آدمی بیدارشود و پرورش بیابد خود ضامن اخلاق است. اما هنوز رادیکالیسم سی‌ساله نشده بود که چنان فساد و حشتناک و متزلزل کننده‌ای در آموزش و پرورش فرانسه بوجود آمد که عده‌ای از اصحاب دائرة المعارف رادیکالیسم، به خاطر مصلحت اخلاقی بازگشته‌اند و گفته‌اند هنوز زود است به هنگامش دوباره آغاز می‌کنیم. پس رادیکالیسم، مبنای فکری و اخلاقی مبتنی بر نهادهای است که در ساختمان آدم است. درواقع، رادیکالیسم نیز تکیه بر نوعی اولانیسم است. چرا که اخلاق انسانی را براساس تکالیف منبعث از مذهب رد می‌کند، اما باز براساس اخلاق و ذاتها و نهادهای موجود در فطرت و وجدان طبیعی و درونی انسانی تکیه می‌کند.

رادیکالیسم چپ: (Radicalisme gauche)

مکتب یا نهضت اجتماعی که هدفش تغییر مبانی اساسی جامعه و دگرگونی ریشه‌ای تمدن موجود است.

راسیسم:

از کلمهٔ راس Race به معنای نژاد، (حاکی از مجموعهٔ افرادی است که دارای رنگ و پوست و خصائص بدنی مشترکی هستند) گرفته شده است. بنابراین راسیسم اصطالت نژادی و ارزش بخشیدن به نژاد خاصی است. شووینیسم، نازیسم و ... شکل‌ها و صور تهائی از راسیسم می‌باشند.

راسیونالیسم :

مکتب فلسفی راسیونالیسم معتقد است که از راه تجربه و عمل، شناخت جهان مقدور نیست و تنها به کمک عقل است که انسان می‌تواند جهان را بشناسد.

رژیونالیسم :

(جدید) رژیونالیسم جدید یعنی کوشش برای دادن قالب‌های مناسب به هرجامعه‌ای. و گرایشی است به اینکه آدمها را برمبنای تناسبی که دارند و در هرجامعه وجود دارد بسازیم و از یکنواخت شدن بپرهیزم. این فرق دارد با کنه‌گرائی و عبارتست از یک طرح تازه و فرم تازه یعنی تمدن و آدم تازه‌ای که مناسب با جنس محیط و جامعه و تاریخ و نژادمان است.

رفرمیسم محافظه‌کارانه :

اصلاح طلبی‌های آرام، همیستی مسالمت‌آمیز.

رنسانس :

رنسانس به معنای این است که یک آدم، یا یک جامعه، دو تا تولد دارد، همچنانکه دو تا مرگ دارد. رنسانس یعنی تجدید تولد آدمی بدست خودش. بدین معناست که یک فرد یا یک جامعه تصمیم می‌گیرد که دوباره خودش را بسازد. اروپا احساس کرد که هزار سال است مرده. آن مرگ انسانی، آن مرگ اجتماعی، فرهنگی و فکری مرده، نیاز هست که دوباره متولد شود. رنسانس یعنی حرکت ناگهانی ضد قرون وسطائی، با جهان‌بینی باز متحرک، سازندهٔ تکنیکی اقتصادی که تمدن را بوجود آورده. در قرون وسطی عده‌ای از علماء و روشنفکران که در رأس آنها را حرز بیکن، قرار داشت دور هم جمع شدند و رنسانس اروپا را اعلام کردند.

روابط اجتماعی:

عبارت است از مجموعهٔ هماهنگ و ارگانیک و زندهٔ و سازندهٔ یک پیکر که زیربنای جامعه را می‌سازد.

رویزیونیسم: (Revisionism)

به معنی تجدیدنظر در مکتب مارکسیسم است و چنانکه فرد یا شخصیت علمی‌ای، که مارکسیست باشد ولی معتقد باشد که باید در بعضی مسائل تجدیدنظرهای بوجود آورده، گناه نابخشودنی‌ای انجام داده است.

نه

سپتی تیسم : (Septitisme)

جهان بینی شک . در جهان بینی شک ، جهان پایه بر "مجھول" دارد و انسان تکیه بر "تردید" . و معلوم نیست که در آن جهان چه میگذارد و هدف خلقت نامعلوم است . انسان در جهانی ، مشکوک ، در برابر سرنوشتی مجھول و تکیه‌گاهی نامعلوم ، بی‌جهت ، مردد و غرقه در دلهره‌ای است که جز باتخذیر از آن رهایی ندارد ، انسان در جهان مشکوک ، هرگز نمیتواند ، حتی در زندگی مادی و روزمره‌اش ، شیوه‌ای معلوم انتخاب کند . وقتی مشکوک است ، هراندیشهای و انتخابی و تحقیقی نیز مشکوک است ، چه ، ضابطه‌ای برای حق ، زشت و زیبا وجود نمیتواند داشت .

سروازی :

دوره‌ای است که پس از بردۀ داری بوجود می‌آید و در آن سرو یا بردۀ ای که آزاد شده ، اما وابسته به زمین است ، ارباب او را حق ندارد ، بکشد ، بفروشد ، عوض بکند و بچه‌اش مال خود "سرو" است ، اما وقتی خود ارباب زمینش را می‌فروشد ، دهقانها یعنی راهم‌که روی زمینش هستند ، می‌فروشد ، اسم این دهقانها را "سرو" می‌گویند .

سکسوالیتیسم :

(سکسوالیته) عبارت است از یک احساس لذت خاص روحی از تماس

با دیگری سمبلیسم :

یعنی سخن‌گفتن به رمز و نهفتن معانی عمیق در زیر رمزاکه‌ظاهراء" معنی دیگری دارند ولی در باطن، به میزانی که انسان عمیق است می‌تواند آن باطن را کشف کند. سبکی ادبی است و زبان سمبليک زبانی است که برمز معانی را بیان می‌کند و این بهترین و عالیاترین زبانی است که امروز بشر بدان دسترسی پیدا کرده است.

: سنت

قانون علمی حاکم بر جهان و جامعه و تاریخ است و ترجمه‌آن Fait است. (واقعه) و آیه یک واقعیت که در بیان توحیدی، یک نمودار است، و در بیان علمی امروز، یک پدیده، یک پایدار و ترجمه‌آن Phenomene است، با اینکه هر سنت، خود نیز یک‌آیه است، یعنی، یک قاعدهٔ علمی، یک اصل نیز، یک پدیده یا فنomen.

سندیکالیسم : (Syndicalisme)

مکتب اجتماعی مبتنی بر حفظ منافع صنفی.

: سوپرکتیویته

ذهنیت و ذهنیت‌گرائی، اصالت ذهن، سوبژه، (درون‌زا).

سوررآلیسم :

سوررآلیسم و صریح‌تر از آن هنر پوچ و تئاتر پوچ می‌کوشد تا از قید و بندهای عقل یعنی علیت و منطق و رابطه‌های جبری میان مقدمه و نتیجه، علت و معلول خود را برهان کند. کوششی که از قرنها پیش "عرفان حالی"، حکمت اسلامی و دینی آغاز کرده بودند. سوررآلیسم بیش و کم سراسر جهان اندیشه و احساس و ابداع هنری را تسخیر کرده است.

سوسیال دمکراتیک :

مرحله سوسیال دمکراتیک، مرحله‌ای است که جامعه از فئودالی یا بورژوازی یا سرمایه‌داری میخواهد به سوسیالیسم جهش کند. در این جهش جامعه از یک مرحله سوسیال دمکراتی میگذرد.

سوسیال :

جامعه.

سوسیالیته :

تجمع، جمع شدن.

سوسیالیسم :

سوسیالیستها کسانی هستند که اجتماع را واحد اصیل میدانند، آنها معتقدند آنچه که حقیقت اصلی دارد، جامعه و روح جمعی است و فرد وجود ندارد. یعنی فرد شخصیتش را از جامعه گرفته و اگر جامعه حذف شود خود انسانی تبدیل می‌شود به یک حیوان. سوسیالیسم، بدان‌گونه که ما تلقی می‌کنیم، تنها به‌این خاطر مقبول نیست، که در مسیر جبری تاریخ، پس از سرمایه‌داری، حتمی الوقوع است بلکه‌باین خاطراست که انسان را که تنها موجودی است که «ارزش» می‌آفریند و به تعبیر اسلام، حامل روح خداست و رسالت اساسی‌اش در زندگی تکامل وجودی خویش است، از بندگی اقتصادی در نظام سرمایه‌داری و زندان و مالکیت استثماری و منجلاب بورژوازی آزاد می‌کند و روح پست‌سودجوئی و افزون‌طلبی مادی را که جنون پول‌پرستی و قدرت ستائی و هیستری رقابت و فربیکاری و بهره‌کشی و سکه‌اندوزی و خودپرستی و اشرافیت طبقاتی زاده آن است، ریشه‌کن می‌سازد و جامعه را جولانگاه آزاد و باز ویاری‌دهنده‌ای برای تجلی روح حق‌پرستی و تعالی وجودی از تکامل اجتماعی و رشد نوعی می‌کند.

سوسیته:

کلمهٔ سوسیته، جامعه، معنای نفس تجمع افرادیست در یک مکان که طبیعتاً دارای روابط اجتماعی هستند.

سوفیسم:

سوفیستها (سفسطه‌چی‌ها یا سوفسطائیها) سخنوران بزرگ و نیرومندی که با قدرت بیان شب را روز و روز را شب نشان میدادند. در سیاست و قضاوت و نفوذ در افکار عمومی، قدرت بدست می‌آوردند، به نیروی استدلال و سحر کلام، بر سرنوشت جامعه و افراد حکومت می‌کردند. و بیشتر در دورهٔ یونان باستان می‌زیستند.

سوسیولوژی پوزیتیویسم:

جامعه‌شناسی تحقیقی. سوسیولوژی تحقیقی عبارت است از جامعه‌شناسی ایکه بر واقعیت‌های عینی و مادی خارج مبتنی باشد.

سوسیولوژیسم:

سوسیولوژیسم یکی از جبرهای است و معنی آن مکتب، اصالت سوسیته یا سوسیولوژی، جامعه‌گرایی. سوسیولوژیسم می‌گوید، درست است که طبیعت در ما موئثر است، اما نه زیاد، درست است که تاریخ در انسان و ساختمانش موئثر است، اما نه چندان. آنچه که واقعاً "من را می‌سازد، محیط اجتماعی و نظام اجتماعی حاکم بر من است. من، اگر سخاوتمند هستم یا خیلی غیرتمدن و خیلی پر حماسه، به خاطر این است که در نظام بورژوازی رشد کرده‌ام، اگر یک آدم اسب سوار و بزن سهادر هستم، به خاطر اینست که در یک نظام ایلی زندگی کرده‌ام، و اگر یک جور دیگر هستم، به خاطر این است که در یک نظام دیگری بوده‌ام. نظام اجتماعی، یعنی روابط اجتماعی، روابط تولیدی و نظام مالکیت و بازار تولید و مجموعاً "روابط طبقاتی و شکل و فرماليتهٔ حاکم بر جامعهٔ من که همهٔ جامعه را می‌سازند، عواملی هستند که من فرد

انسانی را می‌سازند، آنچنانکه خود تصمیم می‌گیرند. پس وقتی بد می‌شوم، محیط اجتماعی است که بدی را در من می‌آفریند یا انتخاب می‌کند، و وقتی خوب می‌شوم، محیط اجتماعی است که در من، خوب بودن را خلق کرده و من را بدان خوانده، مال من نیست. در سوسيولوژیسم، فرد وجود دارد، انسان بعنوان یک «من» انتخاب کننده در سوسيولوژیسم نمی‌تواند باشد، هر کس، جوری است که جامعه‌اش آن‌جور او را می‌سازد. بنابراین سوسيولوژیسم معتقد است که انسان ساختهٔ جامعه است، و انسان آن است که جامعه می‌سازد.

سیاست:

کلمهٔ سیاست، در لغت، به معنای تربیت است و به معنای رنج دادن و رنج بردن، یا تصفیه و تزکیه و رام کردن و آماده کردن یک موجود است برای هدفی که این موجود، برایش ساخته شده، وجود یافته است. سیاست، از حکومت مفهومی دیگر دارد، عمل حکومت در اینجا اداره نیست، نگهداری مردم نیست که احساس خوشی و راحتی و آزادی مطلق فردی داشته باشد، همچنین سیاست هدف‌ش تحقق تمام حقوق فردی در جامعه نیست، بلکه تکامل و تربیت آنهاست. این استکه «سیاست». بازگوی طرز فکر ماست. یعنی حکومت نه در کار ادارهٔ مملکت و جامعه، که در خدمت تربیت و تکامل جامعه و افراد است.

سیانتیسم: (Sciétisme)

اصالت علم، علم برای علم. سیانتیسم یعنی «قدرت علمی برای کشف قوانین طبیعت» و هدفش استخدام این قوانین طبیعت برای اشباع نیاز اقتصادی انسان. سیانتیست می‌گوید که: من فقط میدانم که بشر این نیاز واقعی را دارد، به او میدهم. اما راه خوب و اصلاح و هدایتش کدام است؟ به سیانتیست

مربوط نیست . و میگوید : ما پیغمبر نیستیم ! بنابراین سیانتیست خودبخود تغییر جهت میدهد ، و از حقیقتپرستی یا حقیقت‌شناسی به قدرت‌طلبی واستخدام قوانین مادی تبدیل شده و باورزدا همفکر می‌شود .

یک نوع بینش خاص و یک نوع تلقی خاص از علم است . سیانتیسم ۶ عامل و ابزار دست یک گروه حاکم در دنیا هست و عامل تحریر انسان و عامل سلب مسئولیت عالم است (علم برای علم) به مسائل انسان و چگونه شدن کاری ندارد .

سیستم فلسفی :

فلسفه‌ای که تمام چهارچوبش معین و مشخص است و همه جاها یعنی تعیین شده و ثابت است ، درست مثل یک دستگاه ماشین که سیستم فلسفی دارد . هگل ، یک سیستم فلسفی دارد ، یعنی همه چیز برایش مشخص است و همه چیز معنی و جواب گفته شده است .

شُب

شعب :

کلمهٔ شعب و انشعاب و شعبه که در فارسی هست از یک ریشه است. یعنی افراد انسانی در روی زمین شعبه شدند، هر شعبه‌ای یک شعب است، یعنی دسته‌ای که از دسته‌های دیگر جدا است و جامعه شعبه‌ای از بشریت است که از آن منشعب شده.

شناخت :

وجههٔ بیطرفانه و انفعالی یک فکر درکشf و فهم و تصور این واقعیت اجتماعی، واقعیت عینی خارجی است.

ص

صابئیسم : Sabeisme

ستاره‌پرستی . مذهب صابئین یا صابئه که در قرآن از آنان بعنوان اهل کتاب در ردیف یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان یاد شده زیرا آنان را احتمالاً "دراصل از پیروان دین حنیف (دین ابراهیم) شمرده است . در تاریخ اسلام ، اینان به علت دانشمندان و فلاسفه‌ای که داشته‌اند ، و تماس مذهبی با مسلمانان مشهورند . بنظر می‌رسد که ستاره‌پرستی دنبالهٔ مذهب سومریان و بعد بابلیان تا پانصد سال قبل از میلاد مسیح در بین النهرین باشد . (ابراهیم نیز در همینجا است) زیرا آنان جایگاه خدايان را در ستارگان میدانستند و جایگاه بعل ، خدای بزرگ را در خورشید و از اینجا است منشاء پرستش نور ، آتش و مهرپرستی و ستاره‌پرستی . برخی نیز مسکن اصلی صابئین را یمن (عربستان خوشبخت) که سرزمین سبا نامیده می‌شد ، دانسته‌اند که خدا را روح می‌شمارند . آنچه مسلم است مسکن صابئین ، که در تاریخ اسلام معروفند ، حران (بین النهرین) است .

صهیونیسم :

صهیونیسم که امروز بصورت خشن‌ترین و یک مکتب خشن و نهضت نژادپرستی درآمده است ، عکس العمل افکار و تمایلات نهضت (دشمنی با یهود) بود که در اروپا به صورت

فتواهای خصوصت آمیز کشیشان علیه یهودیان بعنوان قاتلین حضرت مسیح، تحقیرهای مداوم، شکنجه‌ها، قتل عامها، کوره‌های یهودی سوزی هیتلری که شش میلیون یهودی را معدوم کرد. و در طول ۱۹۰۵ سال یهودی کشی یونانیها (سلوکیه)، آزار و شکنجه و دربداری از رومیها و آوارگی در اروپا اعمال میشده.

* اولین کنگره صهیونیسم در سال ۱۸۹۷ میلادی در شهر بال سوئیس به سرپرستی هرتزل برگزار شد و هدف خویشتن را چنین تعیین کرد: هدف صهیونیسم عبارت از آیجاد یک وطن قومی برای ملت یهود در سرزمین فلسطین است. صهیونیسم (بنیانگذاران آن) برای قدرتمندشدن و قوی شدن از همه یهودیان خواست تا به فلسطین مهاجرت کنند. در نتیجه فریب و فشار صهیونیسم بر یهودیان دنیا، مهاجرت یهودیان به قسمی از فلسطین بنام اسرائیل تا بعداز ۱۹۴۸ نیز ادامه یافت. این مهاجرت موجب شد که جمعیت اسرائیل در سال ۱۹۶۸ به ۲/۴۳۴/۸۰۰ نفر رسد. مهاجرت یهود به فلسطین از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۸ ادامه داشت؛ مهاجرین یهود تحت حمایت و کمکهای قیومت انگلیس به بندر حیفا سرازیر میشدند. از ۱۹۴۸ تاکنون اسرائیل از اجرای ۱۶۰ قطعنامه صادره از سازمان ملل متحد خودداری کرده است. در سال ۱۹۴۸ اسرائیل جنایات فراوانی در حق ملت فلسطین و کشورهای عرب مجاور انجام داد.

۶

طائفه:

گروه انسانی است که گرد یک محور، یک منطقهٔ خاص، در طوفا یا در گردش اند. در صحراء، هر دسته‌ای اطراف یک چاه آب چرخ می‌خورند، و در یک میدان، گرد یک دایره که چراگاه خاص آنها است می‌گردند.

طبقه:

افرادی از انسان که دارای زندگی یا شکل و کار و درآمدی همسان و مشابه اند، یک طبقه را تشکیل میدهند. افرادی که در یک طبقه قرار می‌گیرند در شکل کار و زندگی، و اندازه برخورداری از جامعه و درآمد، با یکدیگر مشابه اند. اینها یک واحد و یک گروه مجتمع را درست می‌کنند، یک *Sociale Classe*. پس پیوند اینها در اشتراک کار و درآمد و یا شکل زندگی و بویژه وضع و پایگاه اجتماعی است.

طبقهٔ مرفه:

طبقهٔ مرفه، طبقهٔ مردمی است که می‌خورند اما کار نمی‌کنند. می‌خورند از دسترنج دیگران. یعنی مصرف می‌کنند بی‌آنکه رنج کار و سختی و محرومیت و مشکلات کار و تولید و شرایط نا亨جارت کار را که واقعیت دارد بشناسند و لمس کنند.

طوفا:

حرکت ابدی (هفت‌بار)، بی‌توقف، بی‌انحراف، بی‌بازگشت، اما بر یک محور ثابت.

غاسق

غاسق:

بیگانه‌ای ستمکار، صریح به زور.

غلبه:

مقصود قدرت مهاجم خارجی است که بافتح نظامی برسرنوشت جامعه‌ای مسلط می‌شود، در اینجا نیز منطق و فلسفه سیاسی حکومت همان است که در کودتا است. (زور) این دو از نظر شکل ظاهر با هم فرق دارند و اینکه یکی غلبه، عامل داخلی است و غافلگیرانه و دیگری خارجی و صریح، و گرنه ملاک فقط زور است.

ف

فاتالیسم (Fatalism)

عقیده جبری مبنی بر اینکه انسان به جای اینکه همه تقدیر خودش را در بازو و دستهای خودش ببینند، در یک مشیت غیبی ببینند و به جای تکیه به همین دنیا تکیه به آخرت بکند، و به جای اینکه بهشت را برای مردم نیازمند تلاش کند که در زمین بسازد و بنا کند به آخرت حواله دهد.

فاشیسم :

فاشیسم یک نظام اجتماعی، سیاسی، فلسفی، روانشناسی و اقتصادی خاصی است، یک نوع دیکتاتوری نژادی خاصی است که زائیده طبقه تکنوکرات در جامعه است، فاشیسم جدید. فاشیسم، مقصود فقط نظام موسولینی یا هیتلر در ایتالیا یا آلمان نیست، بلکه فاشیسم عبارت است از رشد هرچه بیشتر و فراگیرنده تر تکنوکراسی در جامعه بشری. فاشیسم نیز به اصالت جامعه معتقد است و میلیونها نفر را به سادگی میتواند بخاطر آن نابود کند. منتهی جامعه فاشیستی یک جامعه نژادی و قومی است.

فاتاتیسم :

حقارت انسان که بازیچه، بی اراده، قدرت آسمانی و زندانی زنجیر قضا و قدر الهی است. پوچی انسان، بی اراده‌گی انسان، یعنی

بی شخصیتی و بی اصالتی انسان.

فرمالیسم (Formalisme):

اصالت شکل.

فرویدیسم :

مکتبی که فروید پایه‌گذار آن بود و بیشتر بر پایهٔ روانشناسی استوار است.

فرهنگ :

عبارت است از مجموعهٔ تجلیات، (به صورت سمبل‌ها، علائم، آداب و رسوم، سنت‌ها، آثار، رفتارهای جمعی . . .) معنوی، هنری، تاریخی، ادبی، مذهبی و احساسی یک قوم که در طول تاریخ آن قوم فراهم آمده و شکل مشخصی گرفته است. فرهنگ، روپنا و نمودی است از زیربنا و "بود" واقعی جامعه و تاریخ جامعهٔ من.

*** فقیه:**

فقیه روشنگری متعهد و انقلابگری راستین است که با استفاده از اصول تفکر قرآنی و شناخت عمیق خود می‌تواند از قرآن بعنوان ایده و لوزی مدون توحیدی، تضادها و موانع سر راه رشد جامعه انقلابی ژا حل کرده و حرکت آن را تداوم و استمرار بخشد.

*** فقه.**

"فقه و تفقة در لغت به مفهوم آگاهی و دریافت و شکافتن و دریافت کردن می‌باشد. پس تفقة در دین، از دیدگاه پاز شیعی و چشم‌انداز وسیع امام پنجم عالیترین مرحلهٔ تکامل انسانی است، آنجا که می‌گوید: تمام کمالات و مراتب و مراحل رشد آدمی، همان شناخت یافتن در دین است. بنابراین تفقة، به معنای آگاهی و دریافت عمیق است و تفقة، پذیرش چنین آگاهی و دریافت و شناختن می‌باشد. فقه شناختی است که عامل انطباق حرکت تکاملی جامعه با اصول تفکر

قرآنی و ایدئولوژی توحیدی می‌باشد.

فلسفه علمی:

فلسفه علمی از بن‌بست علم بوجود آمد. علماً مشکلاتی برخوردند که ناچار شدند به فلسفه متولّشوند. بدین ترتیب که علم در قلمرو تحقیقات خود بجای میرسد، که برایش مسلم بود، و می‌توانست قانون کشف کند، تکنیک بسازد، ولی گاه بمرزی میرسید که نمی‌توانست بطور قاطع در آن پا بگذارد، و بطور تجربی درباره‌اش تحقیق کند. ناچار نظر میداد، حدس می‌زد و همین نظریات و حدسیاتی که دانشمند بعد از مرز روش تجزیه و تحلیل و کشف قوانین مسلم علمیش ابراز می‌کند، فلسفه جدید را بوجود آورده. بینش علمی و اقسام معرفت و همچنین مباحث خاص فلسفه بر مبنای معلومات و مقدمات علمی (نه عقلی) فلسفه علمی را تشکیل میدهد.

(Futurisme): فوتوریسم:

اصالت آینده و آینده‌گرایی است و فوتوریسم یعنی مکتبی، ایده‌ولوژی‌ای، مذهبی که براساس آینده مبتنی است و پیروانش را به آینده می‌راند، فوتوریسم یکی از مترقبی‌ترین انواع تلقی زندگی انسان و حرکت تاریخ است. پس فوتوریسم اعتقاد به حتمی بودن تحقق آرزوها و نجات در آینده و پدید آمدن جبری مدینه فاضله است. چنانکه مهدویت یک فوتوریسم مذهبی - اجتماعی است.

: فئودالیسم

قوانين جبری جامعه، زیربنای سروازی را به بنای فئودالی منتقل می‌کند. وقتیست که سرو از زمین آزاد می‌شود، میتواند هر کجا دلش می‌خواهد برود، محل کارش را ترک بکند، زمین و اربابش را عوض بکند، سرو، دهقان می‌شود. در اینجا زیربنا تغییر پیدا می‌کند، «فئودالیته» یک زیربنای اجتماعی خاصی است، که یک گروه اقلیت اشراف اند، که

صاحب زمین‌ها و قدرتهای اجتماعی هستند و یک عدد هم رعیت‌اند. یعنی توده، دهقانی که باید برای آنها کار کنند و فاقد بسیاری از (موقعیتهای) اجتماعی‌اند. حتی سوار اسب نباید بشوند! شمشیر نباید دستشان بگیرند! ذاتشان هم با ذات آنها فرق دارد! آنها شریف‌اند (فئودالها) و اینها، رعیتها، نه.

فی‌تیشیسم:

یکی از ادیان بسیار ابتدائی که برخی همچون اسپنسر آن را دین عمومی بشر میدانند و معقدند که ادیان دیگر از آن سرچشم‌گرفته‌اند، دین فی‌تیشیسم یا روح‌پرستی است که اول دوتاییش میدانستند و امروز بعضی از صاحبنظران یکی میدانند. فی‌تیش به معنای اعتقاد به تقدس بعضی از اشیاء طبیعی است.

ق

فاسطین :

از ریشه، قسط (عدل و برابری) است. کلمه، قاست به معنای ضد قسط، یعنی ستمگر، استثمارگر، حقکش، دشمن قسط و دشمن عدل است. بنابراین منظور از فاسطین، همان ظلمه هستند، یعنی کسانی که آشکارا ستمکار، جبار، جلاد، دشمن آزادی و حقوق مردم، زرپرسی، قدرت طلب، منفعت طلب و مت加وز و مستبد... هستند و جبهه شان، چهره شان، "جهت شان و روشنان، گذشته شان، شعار شان و... جملگی کاملاً" معلوم و مشخص است و مردم هم بدون شک و تردیدی همه، آنها را می‌شناسند. عبارت ساده‌تری، قاست، همان "دشمن رویارویی خارجی" است.

قبیله :

از کلمه‌های قدیمتر (که از ناسیون نیز کهن‌تر است) قبیله است. قبیله افرادی از انسان‌بند که برای زندگانی‌شان یک مقصد، یک "قبله" گزیده‌اند و همه بدان سوی رو دارند. محکمترین پیوندی که افراد انسانی را در این جامعه بهم وصل می‌کند اشتراک آنها در قبله (مقصد) است، یعنی در میعادگاه، در هدف و مقصد که معمولاً "چراگاه" است. چون هر قبیله‌ای چراگاهی دارد و بیلاق و قشلاقی و وقتی پنهانه، صحراء را می‌نگرید، می‌بینید که هر جمعی (قبیله) رو به قبیله‌ای متوجه است.

پس قبیلهٔ مجموعهٔ افرادی هستند که اشتراک در قبله دارند.

قسط:

حق، سهم، عدل. به هرگزش به اندازهٔ حقش.

قوم:

در این جامعه، همزیستی بر اساس «قیام مشترک افراد یک دسته در انجام یک عمل» است. یعنی ما (افراد یک قوم) انسانهایی هستیم که در این گوشهٔ زمین باهم برای انجام عملی مشترک برمی‌خیزیم، قیام می‌کنیم.

۱۵

کاتولیسیسم :

مذهب کاتولیک است که دارای جهان‌بینی بسته و مبتنی بر فئودالیسم

است. نظام فئودالیته با کاتولیک تناسب فکری – اقتصادی دارد.

کاردینال :

روحانیان برجستهٔ مذهب مسیحی.

کافر :

عناصر نابینا، حقکش، دنیاپرست و خیانتکار و ستمگر.

کلاس سوسيال :

طبقهٔ اجتماعی، گروه اجتماعی.

کلاسیسم :

گذشته‌گرایی، گذشته‌پرستی، ارتیاج، اصولی وجود دارد، بر اساس

مکتب ارسطو. در دورهٔ کلاسیسم یک نوع ادبیات روضه‌خوانی و احساس

مذهبی وجود داشت مثلًا "روضه برای مسیح و شکنجه‌های قدیسین و

تحقیر دنیا و سرنوشت انسان و زندگی و مرگ و عشق.

(Collectivism) کلکتیویسم :

مالکیت‌های دسته‌جمعی. روح جمعی، وضع مشترک، افراد را به جای

فرد، جامعه را به جای خود بکار بردن.

کلیرویان:

روشن‌بین، روشن‌فکر. آدمهایی که محدود و متوقف نیستند و منجمد نمی‌اندیشند. روشن و باز فکر می‌کنند و زمان و موقعیت و مسائلی که در جامعه است، تشخیص میدهند.

کمپارادور:

واسطه‌گی بین تولیدکننده و مصرف‌کننده. (عمولاً "جهانی" است و به سرمایه‌داران وابسته "بورژوازی کمپارادور" گفته می‌شود.)

کمونیسم:

همگانی، اشتراکیت مطلق.

کنسرواتیسم:

مکتبی که مدعی است که خود را بر واقعیات موجود جامعه استوار می‌کند و در حقیقت رئالیسم است.

کودتا:

Coupdetat، خود لغت به درک مفهوم آن کمک می‌کنند. به معنی ضربه و etat به معنی حکومت است و مقصود عملی است ناگهانی که با یک ضربه شدید غافلگیرانه داخلی، حاکم را به زور کنار می‌زند و عامل کودتا خود جانشین می‌گردد. این عمل نمی‌تواند قانونی باشد و تنها زور و موفقیت است که دست‌اندر کار است زیرا تنها دلیلی که به حاکم فرزند کودتا، حق حاکمیت داده است و تنها منطقی که عمل کودتا را عامل تعیین مقام مسئولیت جامعه و بدست گرفتن زمام یک‌کشور کرده است، فقط، توانستن است، همین‌که توانسته است زمام را بدست بگیرد. هیچ دلیلی به او حق حاکمیت نداده است، او است که حاکمیت را به زور گرفته است. در اینجا او حاکم است، فقط به دلیل اینکه جکومت را گرفته است.

کولتور: (Culture)

مزرعه، فرهنگ، (مونوکولتور: monoculture) یک کشت‌کردن،

زراعت یک مملکت استعمارزده است .)

کولتور زئزال:

اطلاعات عمومی .

ل

لائیزاسیون:

نهضت لائیزاسیون در قرون جدید شروع شده و تا حالا ادامه دارد .
یعنی نهضت غیر مذهبی کردن همهٔ مؤسسات و نهادها و سازمانهای
تعلیمی و اجتماعی و اقتصادی یا بهداشتی . لائیزیسم کردن ، لائیکبو .
نه ضد مذهبی است و نه مذهبی است ، بلکه غیر مذهبی است یعنی
نسبت به مذهب قید خاصی در آن مؤسسه نیست ، مثل دانشکده‌ها
که لائیک است ، یعنی براساس یک قید مذهب خاصی بنا نشده .

لوزیک : (Logique)

منطقی ، پدیده‌ای که منطقی باشد .

لیبرالیسم : (Liberalisme)

آزادی ، اما آزادی از قیود اخلاقی برای رهایی فرایض مادی و آزادی
رقابت و تجارت از قیود گمرک و قوانین محدودکننده . آزادی فردی .

۳

ماتریالیسم .

اساس جهان ماده‌است و ماده‌هم همان ذرات اتمی است . ماتریالیسم مکتبی بسیار کهن‌هاست و از دوره یونان باستان ریشه دارد . لوس‌بوس ، دمکریت از ماتریالیستهای معروف یونان هستند . بنابراین دو نوع ماتریالیسم وجود دارد . یکی ماتریالیسم کلاسیک و دیگری ماتریالیسم مدرن . وجه مشترک ماتریالیسم مدرن و کلاسیک عبارت است از : انحصار عالم هستی فیزیکی و حیاتی به ماده ؛ جامد محسوس و نفی اصالت هرچه غیرمادی و ماورائی است . ماتریالیسم مدرن بریک‌بنا قرار گرفت که کلاسیک آن مبنی‌رانداشت . و برای همین بود که در گذشته مذهب ماتریالیسم یک مذهب بسیار ضعیف و استثنایی بود . اما در قرون ۱۹ به شدت رشد کرد . بطوریکه بسیاری از روشنگران و دانشمندان را متوجه خود نمودا و حتی مذاهب را به شدت متزلزل کرد . علم و بخصوص علوم تجربی و تمام علوم از مذهب جدا شد و غیرمذهبی گشتند و بنابراین ماتریالیسم که جزو فلسفه بود ، با علوم هم‌دست شد و بر آن تکیه کرد . و علم به کمک ماتریالیسم فلسفی آمد و آن را بقدرتی رشد داد که بزرگترین ضریب‌را به ماوراء الطبیعت زد و حتی ملاک بزرگترین نهضتها در قرن ۱۹ و ۲۰ شد . سه عامل نیرومند ماتریالیسم را در عصر جدید رواج داد :

- ۱- بیزاری علم از کلیسا که آنرا دشمن خود می‌دید.
- ۲- انحصار علوم در شناخت و تحلیل ماده و انصرافش از همهٔ مسائل معنوی و متافیزیکی که به تجربه و حس در نمی‌آیند، از قبیل خدا، روح، جهان دیگر و معنویات و اسرار و رموزی که دنیای قدیم را پر کرده بود و روح زندگی و ارزش‌های معنوی و اخلاقی انسان را ساخته بود.
- ۳- تناسب ماتریالیسم به جهان‌بینی قرون جدید و رفتن زندگی بطرف آنچه موجود است و نه آنچه باید باشد. یعنی توسعه بینش بورژوازی که اقتصاد را مذهب انسان ساخت.

مارقین:

کسانی هستند که در اثر اشتباه، بداندیشی، کج فهمی، بیشурی، تعصب، کم‌آگاهی، انتخاب راه بد، تبلیغات خارجی، سماپاشی و زمینه‌سازی دشمن، شایعه‌سازی خیانتکاران، بدآموزی مفرضان و فریبکاران و منافقان و شرایط اجتماعی و جو مسموم فکری‌ای که دشمنان داخلی و خارجی ایجاد کرده‌اند، عقدهٔ حسد و غرض شخصی و خودخواهی ... از راه دین راه درستی و درست‌اندیشی خارج می‌شوند و با حق، به دشمنی آغاز می‌کنند، آلت فعل دشمن می‌شوند و مزدور بی مزد، و مفرض بی غرض‌اند. در حالیکه قبلهٔ "در راه دین، در راه راستی و در راه حق بوده‌اند.

مازوشیسم:

(مازوخیسم) نیماری‌ای در روانشناسی است که به صورت ضعیف‌ش در همه است و به صورت قوی‌اش سادیسم است که باید معالجه‌کرد. «سادیسم» لذت آزار دیگران است و مازوشیسم (مازوخیسم) لذت خود آزاری و ریاضت هوس‌پرستانه و خودخواهانه است.

ماشینیسم :

یک نظام خاصی است که در غرب پدید آمده، بعد انسان و ماشین و علم و زندگی، فلسفه و ادبیات و هنر و روح و عاطفه را در چنگال خودش فشرده و یکی از قربانی‌هاش خود ماشین است. ماشینیسم یک نظام خاصی است که بر ماشین تحمیل است. ماشینیسم به ماشین مربوط نیست، بلکه یک نظام خاص، یعنی یک پدیدهٔ جامعه‌شناسی است.

ماکیاولیسم : (Machiavelsme)

سیاستی که مقید به اصول و مبانی اخلاقی نیست و هرگونه عملی را برای نیل به مقصود جایز می‌داند.

مترف :

(مترفین) آدمهای پرفیس و افاده‌ای که بهاتکاء ثروت سرشارخویش، همچون بوقلمون‌های نر در میان خلق حرکت می‌کنند و شروتشان آنان را از هر مسئولیتی مبری کرده‌است. زراندوزان، سرمایه‌داران (مترفین طبقه‌ای که، قرآن از آنان با بدی و خصم‌انه یاد می‌کند.)

محرمات :

هرچه تو را بیاد می‌آورد، هرچه دیگران را از تو جدا می‌کند و هرچه نشان میدهد که تو در زندگی که ای؟ چکاره‌ای؟ وبالاخره هرچه نشانی از تواست و نشانه‌ای از نظام زندگی تواست و نظام جامعه‌تو، هرچه یادگار دنیا است، هرچه می‌پنداشته‌ای که در زندگی نمی‌توان ترک کرد، هرچه انسانی نیست، هرچه جز انسان را به یاد می‌آورد، هرچه روزمره‌گی‌هارا در تو تداعی می‌کند، هرچه بُئی از زندگی پیش از میقاتت دارد و هرچه تو را به گذشتهٔ مدفونت باز می‌گرداند.

مسیانیسم : (Messianisme)

اصل اعتقاد جامعهٔ بشری به مسیح یا موعود می‌باشد و بنابراین، هم

تاریخ به ما میگوید که جامعه‌ها همواره معتقد به پیروزی قطعی حقیقت و عدالت و آزادی بشریت در آینده‌اند و هم جامعه‌شناسی (بعنوان مسیانیسم) معتقد است که هرجامعه‌ای در نهاد خویش این اعتقاد را بعنوان عکس العمل طبیعی و فطری ساختمان خودش، در توجیه‌های مختلف دارد.

مشیت الهی:

اعتقاد مذهبی که بر پایهٔ قاهریت مطلق ارادهٔ آسمانی و مقهوریت مطلق ارادهٔ زمین یعنی خواست انسانی استوار است. منطقاً "انسان را بازیچهٔ بی‌اراده و ناتوان دست قوای غیبی نشان میدهد.

معاد:

معاد چیزی نیست، جز سنتز جنگ دائمی و آگاهانه میان دو عنصر متضاد خاک و خدا در سرشت آدمی.

ملأ:

چشم و دهان پرکن‌ها، گردن‌کلفت‌ها و کله‌گنده‌ها. (зорمندان).

مؤمن:

انسان خودآگاه و حقپرست و مجاهد.

مونارسی (حکومت):

حکومت مونارسی، حکومت یک فرد بر جامعه است.

ن

ناتوریسم (Naturisme) :

ناتوریسم یا ناتورالیسم (از نظر فلسفی ناتوریسم درست‌تر است) به معنای اصالت طبیعت است . یعنی همچنان که میوه‌ای محصول شهری است و در شهرک دیگر رنگ و بو و طعمی دیگر می‌باید ، انسان نیز در این منطقه و در این نظام بزرگ طبیعت روئیده است و طعم و رنگ و بو از طبیعت گرفته است ، اگر نژادی چنین رنگ و بوست و روحی چنان دارد به دلیل طبیعت و جای رویش او است، این است که کوهنوردان بگونه‌ای هستند و کویرزادان به‌گونه‌ای دیگر ، شهرنشینان مشخصاتی دارند و ساحل‌نشینان خصوصیاتی ، پس من آنم که طبیعت آنچه خواسته است ، ساخته است

ناسیون (Nation)

به غلط پس از مشروطیت ، ملت معنی کرد ها دد ، در حالیکه ملت در زبان ما (فارسی و عربی به معنی مذهب است : مله ابیکم ابراهیم ... از ریشه *naitre* به معنی تولد یا زادن است و به مجموعه افرادی اطلاق می‌شود که ریشه نژادی مشترکی دارند .

ناسیونالیسم :

ملیت‌گرائی ، تکیه به ملت ، اصالت ملت .

ناکثین:

ناکثین، تمام دوستان و هم‌زمان و همايمانان نيمه راهی هستند که،
در وسط راه از پشت خنجر می‌زنند.

نظام بسته:

نظام بسته دارای دو خصوصیت است، یکی جهان‌بینی بسته و یکی
تولید و اقتصاد بسته.

نقد:

نقد عبارت است از وجههٔ نفی‌کنندهٔ یک فکر نسبت به واقعیت اجتماعی
که دار برابر ما است.

(Nominalism)

اصلت تکنیک در هنر، مثل امپرسیونیسم.

نیهیلیسم:

مقایسهٔ بیجا، رها کردن همه‌چیز، پوچگرائی و منفی‌گرائی.

نهاد:

(انستیتوسیون Institution) نهادبردوگونه است: خانواده،
حکومت، مالکیت و مذهب... که نهادهای اصلی جامعه‌اندوسازمانهای
اجتماعی از قبیل صندوق بازنیستگی و بیمه... نهادهای فرعی.

و

وابق:

فراگیرندهء همهجا و همهچیز، همچون شب، همچون سیل.

وحدت تاریخ:

نظریهایست که معتقد است جامعه‌ها بقول شلگل Schegel در عین حال که در طول تاریخ خود اشکال و حالات گوناگون به خود میگیرند، اما در کلیات‌همانگ و مشترکند و در زیر تنوعات و تعینات تاریخی وحدتی نهفت‌هاست که مسیر کلی پیوسته‌ایست. این فکر از زمان منتسکیو باشون Bachofen Taylor Mc. Lennon و مورگان Morgan به صورت یک‌نظریهء مشخص در فلسفهء تاریخ درآمد.

وراثت:

اصل وراثت (که رایج‌ترین ملاک در نظام سیاسی حکومتهای تاریخ بوده است) یک توجیه فلسفی اجتماعی دارد. بدین معنی که اولاً حکومت خود را تجلی روح جمعی ملت یا جامعه تلقی می‌کرده است و چون روح جمعی یا وجود اجتماعی جامعه یک‌وجود پیوسته و جاوید است، بدین معنی که نسل‌ها می‌آیند و میروند، افراد می‌زایند و می‌میرند اما یک‌وجود ثابت بنام «ما»، باقی می‌ماند و همیشه هست، بنابراین حاکم (که تجلی این روح جاودان قبیله یا ملت است) باید

همیشه باشد و جاودان بماند . و چون حاکم نیز (به عنوان یک فرد) میباشد، آن عنصری که در ورای این افراد حاکم باقی میماند و در همه افراد حاکم وجود دارد ، روح جسمی خاندان حاکم است و آن «تبار» است که وجود ثابت جاودان در افراد متغیر و مبدل است . پس عنصر تبار مظہر عنصر نژاد یا روح جمعی یا وجود جاویدان و بی مرگ قبیله، جامعه یا ملت است، آنچه تبار را در تسلسل نسل‌های یک خاندان نگاه می‌دارد ، شجره است که این تبار مقدس را و مخلد را جریان می‌بخشد و از چنگ مرگ پیشی می‌گیرد و به دست حیات بعدی می‌سپارد و اصل وراثت از اینجا است که تقدس می‌یابد و حافظ خلود جامعه و نشانه تداوم و تسلسل عنصر اصیل و وجود ازلی قوم می‌گردد و در نتیجه ملاک طبیعی و خودبخودی تعیین حاکم بعدی .

وسواس:

وسوسه‌ساز ، و نیز مرضی که از غلبه سودا پدید می‌آید و ذهن را تباهمی‌کند ، سودا زدگی و نیز بدی و بداندیشی ، یا بیهودگی و پوچی‌ای که در درون آدمی رسوخ می‌کند ، در ناخودآگاه مردم دیده می‌شود . آنچه به فرد القاء می‌شود ، در ناخودآگاه فرد می‌افتد ، به سراغ فرد می‌آید ، با فرد حرف می‌زند ، بی‌آنکه گوشش بشنود ، بی‌آنکه چشمش ببیند .

وسوسه:

عاملی که فرد را مبتلا می‌کند به شری ، یا پوچی‌ای که نه سودی در بر و نه ارزشی ، نه فایده‌ای ، نه خیری ، بیهودگی ، پوچی ، آنچه عقل آدمی را آسیب می‌رساند و به هذیان می‌کشاند و دچار پریشانگوئی می‌سازد و مدهوش ، حیرت زده و مات ، مسخ و با خوبیشتن انسانی خویش ، بیگانه .

ولنتاریسم :

از ولنته به معنای اراده، خواست و نیت، می‌آید. مکتبی است که معتقد بر اصلت اراده، ذهن و خواست انسان و تقدمش بر طبیعت خارج و قوانین خارج می‌باشد. و اعتراف به‌این دارد که سویزه (یعنی اراده، ذهن و عقل انسانی) علت و عامل و محرك اولیه در همهٔ حرکات است.



هبوط:

آغاز زندگی آدمی بر روی خاک، خروج آدم از باغ بهشت. آغاز پیدایش آدم بر روی زمین، آغاز پیدایش انسان در زمان. با پیدایش شناخت و آغاز شناخت، با پی بردن به یکدیگر، با نخستین جرقهٔ عشق، برخورد آدم و حوا که آدم همسزوهمذات خویش را باز شناخت. هبوط به این معنی است که انسان محکوم است که (در زمین با رنج و تلاش و جنگ) زندگی کند تا خود را از گناه بشوید و به خدا بپیوندد.

همزیستی مسالمت‌آمیز:

تأسیس شرکت سهامی کفر و دین بین مدافعان یکتاپرستی، و بت پرستی، رویه‌ای ارجاعی.

هیپیسم:

هیپیسم، عمیق‌ترین و انسانی‌ترین نهضتی است که در آمریکا وجود دارد و با جامعهٔ سرمایه‌داری آمریکائی می‌جنگد. هیپیسم با جامعه‌ای که دانشمند و فیلسوف و تکنیسین و حاکم و نظام اجتماعی اش می‌خواهد، انسان خورنده بسازد و اینها علیه خوردن و خوردن پرستی قیام می‌کنند.

هیستوریسم: (Historisme)

History یعنی تاریخ و هیستوریسم یعنی اصالت

تاریخ. تاریخ‌گرایی. هیستوریسم به این معنی است که

انسان و همه افراد انسانی، هرکسی، هر "من" عبارت است از کالائی که به وسیله تاریخ ساخته شده است. چگونه؟ آنچنانکه تاریخ در او اقتضا میکرده است. پس من که این خصوصیات را دارم، به خاطر این تاریخی است که پشت سر من تابدیت امتداد دارد. تاریخ ایران و اسلام و تنشیع بهم یک بافتی داده‌اند که تاریخ گذشته‌م را ساخته و وارد این قرن شده، منهم که در انتهای تاریخ بدنیا آمده‌ام، رشد و پرورش پیدا کرده‌ام، خصوصیاتی دارم که همه را تاریخ به من داده که اگر به جای اینکه در انتهای تاریخ ایران - اسلام که الان قرار گرفته‌ام، در انتهای تاریخ انقلاب بکبیر فرانسه، رنسانس، قرون وسطی و یا امروز غرب قرار گرفته بودم، یک زبان دیگر، فکر و احساسات دیگر، و اخلاق و روش دیگری داشتم. پس آن "من" و این "من"، دو تا انسان هستند به خاطر اینکه دارای دو تا تاریخ هستند. پس باز خصوصیات من افتاد دست یکاراده‌ای به نام اصلاح تاریخ، که دست من نیست، پس چگونه انتخاب کنم؟ آنچنانکه خودم میخواهم؟ نه، آنچنانکه تاریخ در من انتخاب می‌کند. الان که من به فارسی حرف می‌زنم و دیگران به فارسی می‌شنوند به عنوان زبان گفتگوییمان، نه آنها فارسی را انتخاب کرده‌اند و نه من، تاریخ ما است که فارسی را در ما نهاده و وقتی که ما چشم گشودیم، این زبان را به عنوان اینکه جبر تاریخی است، قبول کردیم و برآساس آن هم حرف میزیم. و نمی‌توانستیم حرف نزنیم. اسلامی را که گرفتیم، ما انتخاب نکردیم، تاریخ انتخاب کرده و ما در آن انتخاب شرکتی نداشتمایم. در هیستوریسم، انسان یک ممکن است، که در تحول و تکامل وحوادث و توالی قرن‌ها و عصر (مسیر تاریخ) انسان می‌شود.

هیئت قدیم :

(علم هیئت) هیئت قدیم شامل چند فلک که برگرد مرکز زمین

می‌چرخدند و آسمان یک نظام طبقاتی ثابتی است و هر طبقه‌ای تابع عقلی مادون عقل فوقانی و مافوق عقل تجتالی خویش وهمهٔ طبقات تابع بالاترین طبقه (فلک الالفلاک) و عقل تدبیرکنندهٔ آن، یعنی عقل العقول یا عقل کل این‌هیئت کا‌سلا" کهیه است از نظام طبقاتی جامعهٔ بسته و حرکت دوری آن.

بها ٥٠ ریال

